

# دقّالبابی برباب نامفتوح هجی کردن هگل

نقدی بر ترجمهٔ علیرضا سیداحمدیان از «خدایگانی و بندگی»

حامد صفاریان

“... sed magis amica veritas!”

ایدئالیسم آلمانی در ایران تاکنون فلسفه‌ای بدقبال بوده است. این فلسفه برای ما نه فقط ناشناخته مانده، بلکه هنوز گرفتار خوانش‌های سطحی و بدفهمی‌های بی‌شمار است. همهٔ دانش ما در این حوزه، و همهٔ پژوهش‌هایی که تا کنون در اطراف ایدئالیسم آلمانی سامان داده‌ایم، نتوانسته از حد پارافراز<sup>۱</sup> و حاشیه‌نویسی‌های دست‌دوم فراتر رود. به جرئت می‌توان گفت که از چهره‌های اصلی این فلسفه، یعنی فیخته، شلینگ و هگل، و نیز از فیلسوفانی که در رابطه و نسبتی مستقیم با ایشان قرار می‌گیرند - به استثنای کانت<sup>۲</sup> - هنوز هیچ متنی که بتوان آن را در زبان فارسی مبنای کار علمی قرار داد در دست نیست. آنچه هست، ترجمه‌هایی است که در طیفی بین دو حد، یعنی مطلقاً بی‌ارزش و غیرقابل استفاده در یک سو، و در سوی دیگر دست‌دوم اما تاحدودی قابل استفاده<sup>۳</sup> قرار می‌گیرد. در این میان، چند استثنا توانسته‌اند فاصلهٔ قابل توجهی به لحاظ روش و کیفیت کار با دیگر آثار پیدا کنند که یکی از آنها کتاب «خدایگانی و بندگی» از علیرضا سیداحمدیان است. این کتاب در بر گیرندهٔ ترجمه‌ای است با حجم یازده صفحه از بخش خدایگانی و بندگی، از کتاب فنومنولوژی روح هگل، که مترجم آن را در میان یک مقدمه و یک تفسیر (هریک با حجمی حدود ۱۴۰ صفحه) قرار داده است. نگاه کتاب در بخش

مقدمه و تفسیر، بیشتر بر سنت ترجمه و تفسیر فرانسوی از فلسفه هگل متمرکز است؛ با این حال در همین چارچوب، نویسنده در مقدمه، اطلاعات زیادی پیرامون این سنت در اختیار خواننده قرار می‌دهد. هم‌چنین در این کتاب نقدی کوتاه نیز به ترجمه حمید عنایت از همین متن دیده می‌شود که سیداحمدیان ترجمه خود را آگاهانه در نسبتی با آن قرار داده است.

اما ترجمه علیرضا سیداحمدیان از بخش خدایگانی و بندگی، از کتاب فنومنولوژی روح هگل، و ارائه شرح و تفسیری بر همان ترجمه، به‌رغم همه نقاط قوتی که دارد، وباینکه در این زمینه از چندین منظر، از آثار مشابه پیش از خود دوسه گام فراتر نهاده است، ولی در نهایت، از عهده حل مسئله اصلی‌ای که خود طرح کرده، برنیامده، و معیارها و مطالباتی را که خود بر نهاده، برآورده نکرده است؛ چنان که این کتاب در نهایت، «هسته اصلی» یعنی متن هگل را به نحو مطلوب به خواننده فارسی‌زبان ارائه نمی‌دهد، و در یک کلام، ترجمه‌ای از متن به دست می‌دهد که در سطوح عالی «به کار قرائت فلسفی نمی‌آید».<sup>۴</sup> آنچه در پی می‌آید، بسط و مستندسازی همین مدعاست به کمک شواهدی از خود کتاب و دلایلی بر مبنای همان شواهد.

پیش از هر چیز خواهم کوشید به طرح مسئله بپردازم و به این پرسش پاسخ دهم که «هسته اصلی» و مسئله محوری کتاب چیست. آنگاه از جمله نقاط قوت کتاب، از آنها که توجه مرا جلب کرده‌اند و در راستای حل مسئله کتاب کارآمد بوده‌اند، چندی را برخواهم شمرد. سپس نشان می‌دهم که به‌رغم این نقاط قوت، کتاب نهایتاً در حل مسئله اصلی‌ای که خود طرح کرده، کامیاب نشده است و از عهده آن به‌تمامی برنیامده است. این مدعای اخیر را، که محور اصلی نقد من بر هسته مرکزی کتاب، یعنی یازده صفحه ترجمه از متن هگل است، با شواهدی پرشمار مستند خواهم کرد. این شواهد (یعنی اشکالات ترجمه) را از آن حیث که هم فراوان و هم تخصصی هستند (و به همین دلیل شاید فقط به کار خواننده متخصص آیند)، در بخش پیوست در پایان همین نوشتار آورده‌ام و روش کار را نیز همانجا توضیح داده‌ام. تقریباً همه انتقادات من به این کتاب ناظر بر همین اشکالات خواهد بود.

در این نوشتار سنجش شکل و محتوای دو بخش «مقدمه» و «تفسیر» کتاب سیداحمدیان جایی ندارد. به این دلیل که از یک سو (چنان که خواهیم دید) در این کتاب مقدمه و تفسیر (به درستی) فرع بر

ترجمه تعریف شده است؛ و از سوی دیگر، نقدِ تفسیر با نقد ترجمه، به لحاظ روش متفاوت است و تمهیدات و متدولوژی خاص خود را می‌طلبد و از چارچوب موضوع این نوشتار خارج است.<sup>۵</sup>

پیش از گشودن پرونده کتاب خدایگانی و بندگی، به نظر می‌رسد از یادآوری این مهم ناگزیر باشیم که در وادی هگل‌پژوهی در زبان فارسی، مسئله اصلی به طور کلی، انتقال فلسفه هگل به دستگاه مختصات اندیشه و زبان فارسی است. هر پژوهنده‌ای در وادی فلسفه، بویژه در سطوح عالی، ناگزیر است لنگر پژوهش خود را در متن اصلی اندازد تا از امواج خیالبافی‌ها یا تفاسیر کاملاً بی‌ربط برکنارماند. از همین رو، انتقال فلسفه هگل به زبان فارسی لاجرم به ترجمه متکی است. زیرا بدون متن اصلی یا ترجمه دقیق و صحیح آن، هر پژوهشی در این فلسفه، سرگردان و دست‌دوم خواهد بود. دایره پژوهش فلسفی تنها وقتی بسته خواهد شد که ارتباطی دوسویه و ضروری میان تفسیرها، شرح‌ها، مقالات، و پژوهش‌ها در یک سو؛ و ترجمه منقح متن اصلی در سوی دیگر، حاصل شده باشد. بنابراین ترجمه را می‌باید نقطه آغاز هرگونه مواجهه بی‌واسطه و مستقیم (و نه تفننی و تاریخ‌فلسفه‌ای) با فلسفه فیلسوف دانست. بعلاوه، چنین ترجمه‌ای از متن هگل است که می‌تواند مبنایی باشد برای خوانش و پژوهش در حوزه این فلسفه به زبان فارسی؛ و می‌تواند فراهم‌آورنده بستری باشد برای پژوهش‌های آتی بر اساس متن اصلی.<sup>۶</sup> اما هر ترجمه‌ای نمی‌تواند بار چنین انتقالی را بر دوش کشد. ترجمه درخور و شایسته متن هگل - هر متن فلسفی - آن است که بتواند متن اصلی را چنان به زبان فارسی منتقل کند که کمابیش به همان اندازه که برای اهل فن در زبان اصلی قابلیت خوانش و پژوهش فلسفی دارد، برای فارسی‌زبانان نیز این قابلیت را فراهم آورده باشد.

با این حال و در مسیر حل این مسئله، ترجمه هم اگرچه شرط لازم است اما شرط کافی نیست. ساختارها و اصطلاحات به کاررفته در ترجمه آنگاه زنده و پویا، و حاوی معنا خواهند بود که تنها جعل شده به واسطه ورزش‌های لغوی و شعبده‌بازی‌های زبانی نباشند؛ بلکه برآمده از دل پژوهش‌های زنده و پویای موجود، و برون‌آمده از بوتۀ بحث‌ها و نقدهای فروزانی باشند که پیرامون آن موضوع یا متن جریان دارد و امکان فهم متون اصلی و بازنمایی آن را در زبان فارسی فراهم می‌سازد. بنابراین ترجمه و تفسیر - یا به دیگر سخن، همان ترجمه و فهم مترجم یا دیگر متخصصان از متن اصلی - دو عنصر

ضروری برای انتقال یک فلسفه به زبان فارسی هستند. اگر نیک بنگریم، خواهیم دید که رابطه‌ای دوسویه و ضروری میان ترجمه و فهم برقرار است، چنانکه ترجمه منقح مایه خود را از فهم اصیل می‌گیرد، و فهم اصیل نیز باز به نوبه خود، اصالت خود را از ترجمه منقح متن اصلی دریافت می‌کند. تفسیری که ارتباطی مستقیم با متن اصلی نداشته باشد و نتواند نقاط اتصال خود به متن اصلی را نشان داده و تصریح کند، یک فهم کلی، بواسطه، دست‌دوم، و تاریخ‌فلسفه‌ای خواهد بود؛ ای بسا لقلقه زبان و توهم! کوتاه‌سخن آنکه در انتقال یک فلسفه به زبان فارسی با استفاده از سه‌گانه متن-فهم-ترجمه، دو جزء فهم و ترجمه هر یک به شکل مستقیم با هردو جزء دیگر یعنی متن و ترجمه آن؛ و متن و فهمی مستقیم از آن، جوش خورده است. در این میان متن چون لولایی است که، ترجمه و فهم، باینکه هریک برای خود میدانی از امکان حرکت دارد، به واسطه آن به دیگری چفت شده است. هر جا که اتصال یکی از این اجزا با دو جزء دیگر از ابتدا غایب باشد، یا اینکه جایی در میانه کار از دست رفته باشد، انتقال فلسفه به زبان فارسی مخدوش، مغشوش، آمیخته به خیال و وهم، معوج و دست‌دوم خواهد بود.<sup>۷</sup>

پس از این مقدمه ناگزیر به کتاب بازمی‌گردیم. چنین پیداست که مترجم خدایگانی و بندگی به بسیاری از نکاتی که ذکر آن رفت - اگرچه شاید از منظری دیگر - توجه داشته است. مترجم، متن آلمانی را به زبان اصلی در مرکز کتاب خود قرار داده، و ترجمه آن را به عنوان مسئله اصلی کتاب تعریف و تعیین کرده و آن را در میان دو مسئله فرعی یعنی مقدمه و تفسیر نشانیده است.<sup>۸</sup> بنابراین هسته اصلی این کتاب همان یازده صفحه‌ای است که از متن هگل ترجمه شده است. خود مترجم نیز بر این نکته محوری انگشت تأکید می‌نهد: «هسته اصلی کتاب حاضر ترجمه‌ای است از فصل «خدایگانی و بندگی»، از پدیدارشناسی روح، نوشته گئورگ ویلهلم فریدریش هگل. چند بخش دیگر، از جمله مقدمه [...]، تفسیری که از پی خواهد آمد، و «ضمائم و ملحقات» در واقع اجزای فرعی این دفتر را تشکیل می‌دهند» (ص. ۱۲۳). به این ترتیب، در این کتاب، خود متن در زبان اصلی، فهم و تفسیر مترجم از متن، ترجمه، و درنهایت توضیحات مترجم درباره روش کار خود، در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند تا به شکل انداموار یکدیگر را متمیم و تکمیل کنند و انتقال بخشی از فلسفه هگل به زبان فارسی را بر عهده گیرند. حال باید دید که آیا این مهم محقق شده است یا خیر. بدین منظور اولاً باید سنجد که کیفیت ترجمه چگونه است، و ثانیاً باید دید که کیفیت تفسیر چگونه است و ثالثاً برسید که

آیا میان متن و ترجمه از یک سو، و میان ترجمه و تفسیر از سوی دیگر ارتباط مستقیمی برقرار است؛ یا این دو صرفاً دو جزء کمابیش مستقل از هم هستند که به یکدیگر چسبانده شده‌اند. به بیان دیگر، پرسش این است که آیا سه‌گانه متن-ترجمه-تفسیر در این کتاب دارای محتوای علمی و اتصالات لازم و کافی هست چنانکه به کار قرائت و پژوهش فلسفی بیاید یا خیر؟

من در ادامه این نوشتار نشان می‌دهم که: اولاً معیارهای معرفی‌شده در این کتاب برای ترجمه مطلوب (چنانکه به کار قرائت علمی بیاید) اگرچه لازم، اما ناکافی‌اند؛ و ثانیاً مترجم حتی با در نظر گرفتن همان معیارها هم از عهده ارائه ترجمه‌ای مطلوب برنیامده است و هسته مرکزی در این اثر سیداحمدیان، یعنی «ترجمه»، هنوز اشکالات اساسی دارد.<sup>۹</sup> اما پیش از آن که استدلال خود را به نفع این اشکالات آغاز کنم، باید به حکم انصاف از نقاط قوت کتاب، دست کم آنها را که در جهت حل مسئله کتاب کارآمد بوده‌اند، به اشاره‌ای کوتاه از نظر بگذرانم.

مهمترین نقطه قوت این کتاب به نظر من، نقدپذیر بودن آن است. مترجم با در میان نهادن روش مختار خود با خواننده، او را به شکل ضمنی به نقد اثر خود فراخوانده است. قابلیت نقدپذیری از خصوصیات کار علمی به شمار می‌آید و سیداحمدیان در این کتاب با معرفی هدف، روش و چارچوب کار خود، آن را به اثری علمی و قابل نقد مبدل ساخته است.<sup>۱۰</sup> اما واریسی اینکه آیا کتاب به گواهی محتوا نیز در دست‌یابی به هدف تعریف‌شده خود کامیاب بوده یا نه؛ و این که تا چه اندازه به روش خود پایبند مانده است، خود سخن دیگری است که به آن بازخواهیم گشت.

از دیگر ویژگی‌های قابل تحسین کتاب آن است که سیداحمدیان اثر خود را نه در خلأ، بلکه در امتداد یک سنت مشخص قرار داده است، چنان که از یک سو با سنت ترجمه هگل به طور کلی<sup>۱۱</sup> و با دیگر ترجمه موجود از بخش خدایگانی و بندگی، یعنی ترجمه حمید عنایت، به طور خاص؛ و از سوی دیگر با سنت هگل‌پژوهی فرانسوی قرن بیستم ارتباط و دیالوگ برقرار کرده است و اثر خود را به نوعی ذیل، یا در امتداد این‌ها، و بدین سان، بر پایه‌ای استوار قرار داده است.

بعلاوه، سیداحمدیان با مبنا قرار دادن متن آلمانی، به مواجهه مستقیم با متن اصلی - که به لحاظ دشواری زبانزد خاص و عام است - خطر کرده، و ترجمه‌های معتبر فرانسوی را به عنوان مشاور برگرفته است.<sup>۱۲</sup> فارغ از اینکه مترجم تا چه اندازه به گشودن گره‌های متن توفیق یافته، و چقدر به زبان آلمانی تسلط داشته<sup>۱۳</sup> قرار دادن متن آلمانی به عنوان اساس کار ترجمه، ستودنی است.

افزون بر گزینش متن آلمانی به عنوان اساس کار، مترجم تلاش کرده تا به جمله‌بندی‌های متن پایبند بماند. برخلاف سنت غالب - بویژه سنت انگلیسی ترجمه - که جملات بلند آلمانی را می‌شکنند و به چند جمله بدل می‌کنند، مترجم خدایگانی و بندگی تلاش کرده تا حد امکان هر جمله را به یک جمله برگرداند. چنانکه انطباق تعداد جملات اصلی با جملات ترجمه فقط در یک مورد رعایت نشده است (نک. اشکالات ترجمه). تقطیع زنجیره جملات طولانی هگل در ترجمه، اگرچه ممکن است در زبان‌های دیگر (مثلاً برای انگلیسی‌زبان‌ها) مطلوب باشد، اما تقلید نسنجیده این سنت در زبان فارسی، در مواردی به از دست رفتن معنا و محتوا منتهی خواهد شد. می‌توان از قابلیت‌های زبان فارسی که از این نظر برتری‌هایی بر زبان انگلیسی دارد در ترجمه جمله‌های طولانی متون هگل بهره برد.<sup>۱۴</sup> در ترجمه حاضر نیز بسیاری از این قابلیت‌ها در جمله‌بندی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

محاسنی که برشمردیم با ذکر این نکته کاملتر می‌شود که حضور سیداحمدیان در جای‌جای کتاب، خواه در مقدمه، خواه در ترجمه و تفسیر، حضور موثری است. وی در بسیاری از موارد که لازم بوده، با پانوش و توضیحات خود رفع ابهام کرده؛ در مورد واژگان کلیدی توضیح داده؛ و حتی از معادل‌های پیشنهادی خود ابراز نارضایتی کرده است و نخواستہ برداشت یا نظر خود را به خواننده تحمیل کند. این حضور آگاهانه در اثر - اگرچه جاهایی مورد غفلت واقع شده باشد - شایان تحسین است.

چنان که پیشتر تأکید شد، مسئله اصلی کتاب، ارائه یک ترجمه از متن هگل است چنانکه متن و محتوای آن به نحوی منقح، صحیح و دقیق به زبان فارسی منتقل گردد و به کار پژوهش و قرائت فلسفی آید. حال باید دید که چگونه و از چه راهی این کار ممکن است، و ترجمه حاضر تا چه اندازه به این هدف نزدیک شده است. من در اینجا تنها به برخی معیارها اشاره، و ترجمه را بر اساس آن نقد می‌کنم. پایه اشکالات و نقدهایی که در ادامه طرح خواهد شد، مجموعه اشکالاتی است که به طور

انضمامی در بخش پیوست آورده شده است. مراجعه مستقیم به اشکالات طرح شده در بخش پیوست را، پیش یا پس از مطالعه نقدهایی که در ادامه خواهد آمد، اکیداً توصیه می‌کنم (حتی به کسانی که آشنایی با زبان آلمانی ندارند). کسانی که به اصل کتاب یارچیک-لبریر (که به نظر می‌رسد منبع اصلی مترجم بوده باشد) نیز دسترسی دارند، بد نیست برای سنجش مدعیات طرح شده در اینجا نظری به آن کتاب نیز بیندازند.

برخی از اشکالات کتاب رامی‌توان ذیل مقولاتی کلی به شرح زیر دسته بندی کرد<sup>۱۵</sup>:

ترجیح ترجمه فرانسه بر نص آلمانی؛ التباس و همپوشانی؛ انتقال معوج نقش دستوری کلمات آلمانی به فارسی؛ عدم رعایت دقیق نکره یا معرفه بودن اسم؛ خطای آشکار در ترجمه واژگان به فارسی؛ افتادگی در ترجمه (یعنی نبودن بی‌دلیل مابه‌ازای فارسی در ترجمه برای معنا یا نقش دستوری واژه آلمانی در متن اصلی)؛ ترجمه نادرست زمان فعل طوری که مغل معنا شده باشد؛ ترجمه نادرست ساختارهایی که از ترکیب «zu» با فعل در حالت infinitiv ساخته شده‌اند؛ بردن بی‌دلیل جمله معلوم از متن آلمانی به صیغه مجهول در ترجمه فارسی؛ تحمیل یک نقش دستوری خاص بر واژه (در حالی که آن واژه در متن اصلی در چنین نقشی به کار نرفته است)؛ افزودن مترجم بدون نشانه‌ای که دال بر این فرونی باشد (مثل قرار دادن آن در قلاب)؛ تحمیل ابهام به ترجمه فارسی (درحالی که جمله آلمانی فاقد چنین ابهامی بوده است)؛ عدم دقت به انتقال وجه Konjunktiv فعل به فارسی؛ و در نهایت، انتقال نادرست حذف به قرینه لفظی یا معنوی از آلمانی به فارسی.

در ادامه، برای نمونه، تنها به بررسی اندکی مفصل‌تر برخی از این اشکالات، که بسامد بالاتری دارند، یا به لحاظ تأثیر بر انتقال معنا، از اهمیت بیشتری برخوردارند خواهیم پرداخت.

به نظر من ترجمه متون هگل در وهله اول باید از متن اصلی به زبان آلمانی صورت بگیرد و استفاده از سایر ترجمه‌ها به دیگر زبان‌ها تنها باید کاربرد مشاوره‌ای داشته باشد.<sup>۱۶</sup> مترجم کتاب حاضر نیز به این نکته واقف بوده، چنانکه در مقدمه کتاب آورده است: «بهتر است مستقیماً متن آلمانی را مبنا قرار دهد و ترجمه‌های دیگر را برای رفع ابهامات و نواقص به کار گیرد. ولی تحت هیچ شرایطی نمی‌باید

اجتهاد مترجمان دیگر در برابر نصّ را بپذیرد». پس مترجم به لحاظ صوری، نخستین معیار را به درستی بر نهاده است. وی باز هم در همان مقدمه تصریح کرده است: «تا جایی که در توان داشتیم، هگل را با هگل ترجمه کردیم [...]». این ادعایی است که حتی اگر به طور کامل محقق نشده باشد، باز هم مغتنم است. اما همانطور که خود سید احمدیان تأکید دارد، باید «از ادعاها [...]» صرف نظر کنیم و اصل متن آلمانی را ملاک قرار دهیم». با ملاک قرار دادن آن اصل، به زودی درمی‌یابیم که مترجم بیش از اجتهاد در متن اصلی، به ترجمه‌های فرانسوی تاسی کرده است. از قضا، ترجمه خدایگانی و بندگی، در پاره‌هایی از متن، به جای آنکه در آینه ترجمه‌های فرانسه شفاف‌تر شود، کدرتر گشته است. روی دیگر سکه آن که مترجم آشکارا هیچ التفاتی به ترجمه‌های انگلیسی نداشته است.<sup>۱۷</sup> اگرچه به زعم مترجم وضعیت ترجمه هگل در سنت فرانسوی از همتای انگلیسی‌اش فی‌الجمله بهتر است، اما حتی با این فرض، این وضع همیشه و در همه جزئیات صدق نمی‌کند. برای مثال اگر مترجم در برخی از آن مواردی - که به هر دلیل - از عهده متن آلمانی برنیامده است، پیشنهاد می‌دهد که ترجمه انگلیسی پینکارد را نیز از نظر می‌گذرانید، ای بسا به نحو بهتری از عهده ترجمه برخی فقرات برمی‌آید. باری، غرض آنکه متن آلمانی در بسیاری موارد هیچ ابهامی ندارد، و اگر به خود متن مراجعه می‌شد (البته به شرط تسلط کافی بر زبان و داشتن فهمی درست از ساختار و معنای جملات) نیازی به مددگرفتن از ترجمه‌های دیگر نبود.

نباید پنداشت از آنچه گفتیم مراد این است که متن هگل سراسر است و روشن است؛ بلکه متن هگل به علل مختلف (که جای پرداختن به آن اینجا نیست) در مواردی ابهام دارد، چنانکه بعضاً امکان چندین خوانش گوناگون از یک عبارت واحد به هیچ عنوان منتفی نیست. می‌توان برخی از این خوانش‌ها را که قراین متنی و تفسیری بیشتری دارند یا مورد اجماع مترجمان و مفسران هستند، بر سایر خوانش‌ها ترجیح داد و در ترجمه آورد. در مواردی نیز می‌توان این ابهام ذاتی متن اصلی را به فارسی منتقل کرد. در هر دو صورت بهتر است که مترجم در پی‌نوشت‌های خود به توضیح امکان خوانش‌های دیگر نیز بپردازد. اما آنچه خطای ترجمه محسوب می‌شود، تولید ابهام و تحمیل آن به خواننده فارسی‌زبان است؛ به این معنا که عبارت فاقد ابهام در متن اصلی به نحوی به زبان فارسی منتقل شود که دارای ابهام شود. مترجم خدایگانی و بندگی در موارد فراوانی چنین ابهامی را تولید و به خواننده تحمیل کرده



است (نک. لیست اشکالات ترجمه). در چنین مواردی، باید با تغییر ساختار جمله در حد امکان؛ استفاده موثر از نشانه‌های نوشتاری، و افزودن توضیحات (در میان قلاب یا در پی‌نوشت) از گرفتارشدن خواننده در دام برداشت‌ها و خوانش‌های نادرست و مبهم جلوگیری؛ برداشت نادرستی که ریشه آن، نه در ابهام خود متن، بلکه در ابهامی است که مترجم در مسیر انتقال معنا ایجاد کرده است. بنابراین افزوده‌های مترجم به متن ترجمه، بخصوص در ترجمه متون هگل، امری مطلقاً ناگزیر است. اما ترجمه یک متن فلسفی، که دقت و پابندی به متن اصلی در آن اهمیت بسیار دارد، باید به نحوی باشد که بتوان افزوده‌های مترجم را در هر حال از متن اصلی تمییز داد. مترجم خدایگانی و بندگی نیز به این دقیقه توجه داشته است و آن را چنین تعریف می‌کند: «افزوده‌های ما به متن، همه‌جا، در داخل قلاب [ قرار گرفته‌اند» (ص. ۱۲۶). با دقت در ترجمه و مقایسه آن با متن اصلی می‌بینیم که مترجم این قاعده را در موارد فراوانی نقض کرده است.

بحث دیگری که در ترجمه از اهمیت بسزایی برخوردار است، انتخاب معادل‌هایی دقیق برای واژگان و مفاهیم متن، و رعایت نوعی هماهنگی و ایزومورفی است. مترجم در این زمینه البته دقت فراوان به خرج داده است و در نقدی که به ترجمه عنایت نوشته، بر این نکته انگشت تأکید نهاده و اشکالات ترجمه عنایت را که به همین امر مربوط می‌شوند نشان داده است. نیز در بسیاری موارد معادل‌هایی دقیق و مناسب به کار برده است و هماهنگی و ایزومورفی را در اکثر موارد رعایت کرده است. با این حال، اگر متن ترجمه را به دقت مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که مترجم در مواردی به اصول خود پایبند نمانده است. از سویی چنان که اشاره شد، مترجم اصطلاحی کردن ترجمه را وجهه همت خویش ساخته و سخنی از گئورگ گادامر را مبنی بر لزوم هجی کردن هگل، در ابتدای بخش «تفسیر» نقل کرده است، آنگاه پس از نقد ترجمه عنایت، نتیجه گرفته است که «ترجمه عنایت به لحاظ کاربرد مفاهیم و مصطلحات فنی فلسفه هگل مغشوش و نادقیق است، و به کار قرائت فلسفی نمی‌آید». مشکل اینجاست که سیداحمدیان اگرچه در تنقیح اصطلاحات متن، فی‌الجمله موفق بوده است، اما تقریباً به کلی از امری بسیار مهم - ای بسا مهم‌تر از بحث اصطلاحی کردن و تنقیح مفاهیم - یعنی بحث ساختار جملات متن، غافل مانده است، و صرفاً با یک اشاره گذرا، آنهم با استفاده از عبارت کلی «دشواری نحوی» از کنار این مبحث گذشته است.

باری، می‌توان گفت که سخن گادامر مبنی بر «هجی کردن هگل» در مورد آلمانی‌زبان‌ها صدق می‌کند، زیرا ایشان در مواجهه با متن اصلی کمتر بر سر آن «دشواری نحوی» متوقف می‌مانند، اما برای ما فارسی‌زبانان نه تنها هجی کردن مفاهیم متن هگل ضروری است، بلکه تحلیل نحوی و ساختاری جملات هم مسئله‌ای جدی است. بلکه باید گفت انتقال درست ساختار جملات، به معنای انتقال صحیح وجوه نحوی واژگان، جملات و گزاره‌های متن به زبان فارسی، در کار ترجمه، از تنقیح اصطلاحات بااهمیت‌تر است و نسبت به آن اولویت دارد. به بیان دیگر، مادامی که مثلاً فاعل و مفعول جمله‌ای در ترجمه اشتباهاً جابجا شده باشند، بحث بر سر این که مدلول آن فاعل یا مفعول را در فارسی چگونه باید (یا نباید) ترجمه کرد، بحثی ثانوی است، زیرا حتی در صورت یافتن بهترین معادل برای واژگان و رعایت کامل ایزومورفی و غیره، باز آنچه به فارسی منتقل شده است به لحاظ معنا مخدوش و نادرست است، و نه تنها به کار قرائت فلسفی نمی‌آید بلکه بدتر از آن، به فهم و برداشتی نادرست منتهی می‌شود. به این سیاق، هر فهم و تفسیر و پژوهشی نیز که بر پایه چنین جمله مخدوشی صورت پذیرد، خود مخدوش و مغلوط خواهد بود.

حال که به اینجا رسیدیم خوب است اندکی از بحث ترجمه فاصله بگیریم و اجمالاً، به بحث اتصال تفسیر به ترجمه در کتاب نظری افکنیم. اگر خدایگانی و بندگی سیداحمدیان فاقد هسته اصلی، یعنی ترجمه؛ و فقط شامل مقدمه و شرح و تفسیر می‌بود، آنگاه صرفاً تحقیق و پژوهشی بود که اگرچه بر سیاق علمی حاصل شده باشد، اما در نهایت، مثل هر تحقیق و پژوهشی که بر اساس منابع ثانوی، و با شیوه نقل قول یا پارافراز، همراه با افزوده‌های پژوهشگر فراهم می‌آید، خود یک متن ثانوی به شمار می‌رفت.<sup>۱۸</sup> اگر باز به همان سخن گادامر رجوع کنیم، خواهیم گفت هجی کردن هگل یعنی اجتهاد در خود متن و بیرون کشیدن معنا از دل متن و تک‌تک مفاهیم و جملات آن؛ هجی کردن هگل یعنی هگل را با هگل توضیح دادن؛ و نه تحقیق در منابع ثانوی، یا خلاصه‌نویسی، پارافراز و کنار هم قرار دادن قطعاتی از منابع مختلف و افزودن نظرانی از خود بر آن. به همین دلیل، این یادداشت نیز، خود را موظف به بررسی کیفیت بخش «تفسیر» در کتاب حاضر نمی‌بیند، چرا که هدف این یادداشت نقد تفسیر و ترجمه سیداحمدیان است، و نه نقد آرای یارچیک، لبریر، زیپ و دیگران به روایت سیداحمدیان! حال می‌توان پرسید در جایی که تفسیر و ترجمه در کتاب حاضر همچون دو جزیره

منفصل فاقد اتصال به یکدیگرند، و کمتر می‌توان ردی از گفتگو بین آن دو مشاهده کرد؛ و بر مبنای ترجمه‌ای که عملاً «به کار قرائت فلسفی نمی‌آید» چگونه می‌توان از «آغازی نو در مطالعات هگلی در ایران»<sup>۱۹</sup> سخن به میان آورد؟!

بهترین تفسیر آن است که بر پایهٔ اجتهاد در خود متن باشد اما بدهی است که می‌توان فهمی بواسطه یا ثانوی نیز از متن داشت، اما اگر مدعای ما داشتن فهمی بر مبنای خود متن (و به کمک منابع ثانوی) است، چنان که مثلاً خواسته باشیم «هگل را با هگل» توضیح دهیم، آنگاه باید در صورت لزوم بتوانیم به جای پارافراز و بازگویی صرف سخن دیگران، آن فهمی را که از منابع ثانوی دربارهٔ متن اصلی حاصل کرده‌ایم مانند ورقه‌ای شفاف بر روی متن اصلی بگذاریم و تطابق آن فهم را با فقرات متن اصلی، جمله به جمله و به دقت، نشان دهیم. آن وقت می‌توان گفت که ما فهمی (ولو ثانوی یا قابل انتقاد، اما منسجم و قابل دیالوگ در سطح علمی) از متن اصلی فیلسوف در اختیار داریم. اما هرگاه نتوانیم گره از تعقید برخی جملات بگشاییم و به کُنه معنای پاره‌ای از فقرات راه یابیم، و یا اینکه نتوانیم از عهدهٔ تبیین و توضیح منسجم و نامتناقض متن برآییم، و یا اگر نتوانیم نقاط اتصال فهم خود را به متن نشان دهیم، معلوم می‌شود که از پس متن اصلی بر نیامده‌ایم و فهم ما ثانوی و غیرمستقیم است. بُن و اساس ترجمه، فهم مترجم از مفاهیم و ساختار متن و جملات آن است. اگر ترجمه اشکالات فراوان (بخصوص ساختاری) داشته باشد (چنان که مثلاً مترجم جای فاعل و مفعول یک جمله را به درستی تشخیص نداده باشد) آنگاه فهم او از متن آشکارا مختل است.<sup>۲۰</sup> حال وقتی می‌بینیم که مترجم این کتاب از یک سو ترجمه‌ای پراشکال از متن ارائه کرده است که نشان از درماندن او در فهم بسیاری از فقرات متن اصلی دارد، اما از سوی دیگر تفسیری از همان متن عرضه داشته که در کل منسجم است، ناچاریم حکم کنیم که این دو، یعنی تفسیر و متن اصلی یا ترجمهٔ آن، در دو سوی یک گسست پدید آمده‌اند و بالیده‌اند، و بده-بستان مستقیمی میان آن دو درکار نبوده است. به دیگر سخن، فهم مفسر، حاصل پژوهش در منابع ثانوی بوده است نه حاصل اجتهاد در خود متن (یا حداقل اجتهاد در متن به موازات منابع ثانوی).<sup>۲۱</sup>

چنان که به اجمال در این نوشتار اشاره شد، و به تفصیل در پیوست آمده است، ترجمه سیداحمدیان به لحاظ انتقال ساختار و معنا اشکالات بنیادین فراوان دارد. عجیب نیست که مترجم در بخش «تفسیر» کمتر به واکاوی و شرح جملات متن می‌پردازد مگر به طریق پارافراز و خلاصه‌نویسی از منابع ثانوی یا توضیحات کلی اتیمولوژیک و تاریخ فلسفه‌ای. او البته در همین کار هم بعضاً بسیار افراط کرده، فراوان از این شاخ به آن شاخ پریده، حاشیه رفته و کلام را بیش از آنچه لازم است شاخ و برگ می‌دهد یا می‌پیچاند. مترجم اگر به جای این همه شاخ‌وبرگی که به تنه اصلی تفسیر (که خود بیشتر برگرفته از کتاب یارچیک-لبریر است) متصل کرده است، همان کتاب یارچیک-لبریر را ترجمه می‌کرد، یا بهتر از آن، اگر خود به واکاوی جملات متن بر مبنای ساختار و معنای آن در بستر فلسفه هگل می‌پرداخت و وعده توضیح هگل با هگل را محقق می‌ساخت، آنگاه می‌توانست در راستای حل مسئله اصلی گام‌های بلندتری بردارد.<sup>۲۲</sup>

باری، اگر بگوییم سیداحمدیان ترجمه‌ای اصطلاحی‌تر و یکدست‌تر از عنایت ارائه کرده است؛ نیز توانسته با تحقیق در منابع ثانوی، تفسیری را از میان تفسیرهای موجود (اگرچه رقیق‌شده و همراه با حواشی و شاخ و برگ فراوان) در اختیار خواننده فارسی‌زبان قرار دهد، باین‌حال هنوز بر اصل مسئله، یعنی «ترجمه متن هگل» فائق نیامده است.<sup>۲۳</sup> واقعیت امر آن است که ترجمه بخش خدایگانی و بندگی از کتاب فنومنولوژی روح هگل در یازده صفحه، نزدیک به ۱۵۰ اشکال ریز و درشت دارد که باید رفع شوند تا متنی منقح، اصطلاحی، با ساختار درست و قابل اتکا برای پژوهش و قرائت فلسفی در زبان فارسی فراهم آید.<sup>۲۴</sup>

تلاش کردم در سراسر این نوشتار، نقدی غیرجدلی، منصفانه و علمی، همراه با شواهدی انضمامی و جزئی، و با رویکردی همیارانه و همدلانه ارائه دهم. با این‌حال در پایان مایلیم پس از یادآوری اینکه نباید «مانند گذشته ترجمه‌هایی از سنخ 'پدیدارشناسی جان' یا 'پدیدارشناسی ذهن' و انبانی از اطلاعات نادرست از سنخ 'افکار هگل' را به‌عنوان مطالعات هگلی به خوانندگان تحویل داد»<sup>۲۵</sup>، با لحنی مشابه قولی که نقل کردم، بیفزاییم: تحویل انبانی از خطاهای ریز و درشت - و بعضاً بنیادین - در ترجمه‌ای یازده صفحه‌ای هم هنوز تا «مطالعات هگلی»<sup>۲۶</sup> فاصله فراوان دارد، و چنین می‌نماید که ما تا «فتح بابی

برای هجی کردن هگل»<sup>۲۷</sup> راهی دراز در پیش داریم و کماکان در برابر این بابِ نامفتوح، به دقّ الباب

ایستاده‌ایم!<sup>۲۸</sup>

## پیوست

### اشکالات ترجمه

در نقد ترجمه می‌توان رویکردها و روش‌های گوناگون داشت. من در اینجا به لحاظ روش، خود را محدود به تطابق ساختار جملات متن با ساختار جملات فارسی کردم و در این مورد توضیحاتی چند را لازم می‌بینم.

ترجمه متن فلسفی را می‌توان از چندین جنبه مورد سنجش قرار داد. اصطلاحی کردن ترجمه و انتخاب معادل‌ها و انتقال ایزومورف دستگاه اصطلاحات فیلسوف به زبان مقصد یکی از این جنبه‌هاست. در این زمینه ما در زبان فارسی هنوز روش منسجمی در اختیار نداریم و بحث و گفتگوها در اینباره، اگر هم تا حدی مستدل باشند، عموماً در نهایت به تکافوی ادله می‌انجامند، و اگر مستدل نباشند به سرعت به مغاک سلايق و ذوقیات شخصی سقوط می‌کنند. به نظر می‌رسد این پرسش که با چه معیارهای متقنی می‌توان نشان داد که معادلی در فارسی برای ترجمه اصطلاحی فلسفی از متن در آلمانی «بهتر» است، در موارد فراوانی هیچ پاسخ قطعی ندارد و بسیاری معادل‌ها راه خود را در ترجمه عموماً بر مبنای مرجعیت یا گذشت زمان، باز می‌کنند. باین حال می‌توان برای بعضی جنبه‌های دیگر این پرسش معیارهایی کلی به دست داد تا بتوان جلوی مشکلاتی مانند اصرار بر «سره‌نویسی»، «لغت‌بازی»، «خودفرهنگستان‌بینی» و امثال اینها را تا حدودی سد کرد. من در نقد حاضر و در پیدا کردن اشکالات ترجمه، آگاهانه و به طور کلی بر اختلاف‌نظرهایی از این نوع اخیر تمرکز نکردم، مگر در مواردی که خطایی کاملاً آشکار در اصطلاحات ترجمه دیده باشم که بتوان آن را به طور مستدل نشان داد. من به طور کلی فرض گرفته‌ام که معادل‌های به کاررفته توسط مترجم درست هستند و در این نکته چون و چرا نکرده‌ام تا بتوانم توجه خواننده را بر اشکالات ساختاری (که در اینجا مورد تأکید من هستند) جلب، و بدان متمرکز کنم.<sup>۲۹</sup>

در این فهرست، اشکالات را در نهایت ایجاز، اما تا حد امکان دقیق، آورده‌ام. اهل فن با مراجعه به متن اصلی و تطابق آن با متن ترجمه، قادر به پیگیری اشکالات خواهند بود. خواننده بلافاصله متوجه می‌شود که شیوه توضیح اشکال‌های ترجمه، سلبی است و نه ایجابی؛ به این معنا که به جز در مواردی که ضروری بوده است، صرفاً خطاهای ترجمه نشان داده شده است. این رویکرد کاملاً آگاهانه اتخاذ شده است، زیرا همانطور که دفاع در برابر اشکالات طرح شده وظیفه مترجم است، تصحیح اشکالات وارده هم بر مترجم است نه بر منتقد. من البته در موارد بسیار زیادی، راه‌حل‌ها را نیز به طور ضمنی نشان داده‌ام.<sup>۳۰</sup>

هر اشکال با یک شماره ردیف شماره‌گذاری شده است. ترتیب این شماره‌ها بر اساس ترتیب وقوع اشکال در متن است. عددی که پس از حرف «ص.» آمده است، شماره صفحه کتاب خدایگانی و بندگی علیرضا سیداحمدیان است و عدد بعدی بعد از نشانه ویرگول («») شماره سطر در همان صفحه است. برخی سطرها دارای بیشتر از یک مورد اشکال هستند. در این موارد هر اشکال در صورت تمایز ساختاری با اشکالات دیگر، به صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته است و شماره ردیف مجزایی بدان اختصاص داده شده است. در این موارد محل اشکال در متن، به جای ذکر شماره صفحه و سطر، با عبارت «همانجا» مشخص شده است. در همه موارد عباراتی که در میان گیومه « » قرار گرفته‌اند، در متن اصلی یا در ترجمه به همان شکل موجودند. در باقی موارد، هر جا تغییر یا تأکیدی لازم بوده است، عبارات در میان نشانه " " آورده شده‌اند.

متن ترجمه را واژه‌به‌واژه با ترجمه تطبیق دادم و نتایج آن را در اینجا منتشر کردم تا هم از یک سو مترجم و ناشر محترم را در چاپ‌های بعدی در ارائه کتابی بهتر یاری کرده باشم و هم این که مدعاهای خود را در نوشتار بالا با شواهدی از متن به صورت کاملاً جزئی و دقیق مستدل کرده باشم. از سویی معتقدم که این نقد می‌تواند نقشی مکمل و آموزنده نیز داشته باشد، چنانکه علاقمندان، با قرار دادن این اشکالات در کنار ترجمه و متن اصلی، بتوانند روش اصطلاحی کردن ترجمه و انتقال ساختار متن را، که اولی مورد تأکید مترجم و دومی مورد تأکید من بوده است، ببینند و بسنجند.

## لیست اشکالات ترجمه به ترتیب جای آن در متن

۱. ص. ۱۴۲، ۹: «برای این خودآگاهی» در متن آلمانی قرینه‌ای ندارد.
۲. همانجا: ترکیب «خودآگاهی نامتناهی» ابهام دارد و ممکن است به صورت ترکیب وصفی خوانده شود، بنابراین استفاده از علامت سکون، ویرگول یا آوردن «به طور» پیش از «نامتناهی» ضروری است.
۳. ص. ۱۴۲، ۱۰: ساختار «zu sein» به درستی به فارسی منتقل نشده است. به تبع آن در ترجمه فارسی واژه «ذاتی» در نقش نهاد جمله با فعل «است» آورده شده است.
۴. ص. ۱۴۲، ۱۲: این جمله در متن آلمانی ابهام دارد و مترجم یا می‌بایست این ابهام را به نحوی به فارسی منتقل می‌کرد و یا اینکه آن را توضیح می‌داد. در ترجمه آمده است: «برای خودآگاهی، خودآگاهی دیگری وجود دارد». در اینجا مترجم «es ist» را به «وجود دارد» تعبیر و ترجمه کرده است. به نظر می‌رسد آن ضمیر es در اینجا راجع به خودآگاهی باشد که هم با آنچه متن قصد بیانش را دارد تلائم بیشتری دارد و هم این که عین این ساختار را در جمله بعدی نیز می‌یابیم که در آنجا نیز «es» آمده است و به درستی به «خودآگاهی» ترجمه شده است. در هر حال این خوانش و این ترجمه نیز باید در نظر گرفته شود.
۵. همانجا: مترجم «ein anderes Selbstbewußtsein» را به «خودآگاهی دیگری» ترجمه کرده است که درست است، اما معلوم نیست چرا دو سطر پایین‌تر، «ein anderes Wesen» را به «ذات غیر» ترجمه می‌کند. دقیق‌تر بگوییم، معلوم نیست که معیار به کار بردن هر یک از دو معادل «دیگر» یا «دیگری» و «غیر» به جای صفت andere/r/s یا حالت اسمی آن (Substantiv) چیست. این بلا تکلیفی دلیل تمایز میان «دیگر» یا «دیگری» و «غیر» و عدم استفاده از یکی از این دو به جای هردو، در سراسر ترجمه خودنمایی می‌کند. این اصطلاح در متن هگل اهمیت فراوان دارد و بنابراین باید بدون ابهام و با دقت ترجمه شود.
۶. ص. ۱۴۲، ۱۵: زمان فعل «حلّ و رفع می‌کند» نادرست ترجمه شده است. باید همانند ترجمه یک جمله پیش‌تر، ماضی نقلی می‌بود.
۷. همانجا: نقش و معنای واژه «auch» به فارسی منتقل نشده است.
۸. ص. ۱۴۳، ۲: «[را ایجاد می‌کند]» قرینه‌ای در متن ندارد و به جای آن باید فعل "است" میان قلاب می‌آمد. این "است" در متن آلمانی به قرینه حذف شده است و به جای آن نمی‌توان به دلخواه یک فعل دیگر آورد.



۹. همانجا: نقش «دومین معنای مضاعف» در ترجمه فارسی با آوردن یک «را» به مفعول تبدیل شده که کاملاً نادرست است.
۱۰. همانجا: بر سر «دومین معنای مضاعف» در متن اصلی یک «ein» آمده است که نشانه نکره است. این امر به فارسی منتقل نشده است.
۱۱. ص. ۱۴۳، ۳: عبارت «muß darauf gehen» صرفاً به «باید» ترجمه شده است که ترجمه دقیق و کاملی نیست.
۱۲. همانجا: «ذاتِ قائم بالذاتِ غیر» ابهام دارد و به احتمال زیاد توسط خواننده به صورت ترکیب اضافی (یعنی "ذاتِ قائم بالذاتِ متعلق به غیر") خوانده می‌شود، درحالی که «andere» در اینجا صفت است.
۱۳. ص. ۱۴۳، ۵: در اینجا نیز یک بار دیگر شاهد تلاش ناموفق مترجم برای ترجمه ساختار «geht es [...] darauf» با فعل aufheben در حالت infinitiv هستیم.
۱۴. ص. ۱۴۳، ۶: در اینجا «درعین‌حال» به عنوان معادلی برای «ebenso»، حتی با توجه به بافت متن، ترجمه مناسبی نیست. «در عین حال» برای ترجمه «zugleich» مناسب است و نه «ebenso». عجیب اینکه مترجم نیز این نکته را در چند جای دیگر به درستی رعایت کرده است (نک. ص. ۱۴۲، ۷. ص. ۱۴۴، ۱۶. ص. ۱۴۸، ۳ و ۱۶. ص. ۱۵۱، ۱۲).
۱۵. ص. ۱۴۳، ۱۰: ضمیر «ihm» به «به خود» ترجمه شده است که در اصل ترجمه «sich» است نه «ihm». البته شاید بتوان این ترجمه را مسامحتاً پذیرفت اما به هر حال مرجع ضمیر دچار ابهام شده است.
۱۶. ص. ۱۴۳، ۱۱: به نظر می‌رسد فعل frei entlassen با frei lassen اشتباه گرفته شده باشد، چنانکه «entläßt ... frei» به «آزاد می‌گذارد» ترجمه شده است که ترجمه دقیقی نیست. فعل frei lassen در جای دیگری از متن (ص. ۱۴۷، ۶) آمده است که البته در آنجا به درستی به «آزاد گذاشتن» ترجمه شده است. در واژه‌نامه نیز «آزاد گذاشتن» به عنوان معادل «entlassen» (بدون frei) نیز آمده است. این یعنی یک معادل فارسی برای سه اصطلاح با سه معنای متمایز.
۱۷. ص. ۱۴۳، ۱۲: معنای «Diese» به فارسی منتقل نشده است. مترجم در بسیاری موارد دیگر در متن، «diese/r/s» را به فارسی منتقل نکرده است که دلیل آن معلوم نیست (برای مثال نک. ص. ۱۴۵، ۱۳. ص. ۱۴۵، ۱۶. ص. ۱۴۶، ۹. ص. ۱۴۷، ۲۵).
۱۸. همانجا: «اش» در «نسبت‌اش» قرینه‌ای در متن ندارد.

۱۹. ص. ۱۴۳، ۱۳: عبارت «das Tun des Einen» دوجا به «عمل یک خودآگاهی منفرد» ترجمه شده است. مترجم تقریباً همه جا منفرد را در ازای einzeln یا das Einzelne آورده است. مترجم در اینجا برای رعایت ایزومورفی نباید از «منفرد» استفاده می‌کرد (همچنین نک. ص. ۱۴۴، ۲).
۲۰. ص. ۱۴۳، ۱۵: عبارت «محصور در خود» به ازای «in sich beschlossen» آمده است که در آن، معادل «محصور» به عنوان ترجمه‌ای برای «beschlossen» نامناسب، و مخلّ معنا است.
۲۱. همانجا: «و» قبل از محصور باید میان قلاب آورده می‌شد.
۲۲. ص. ۱۴۳، ۱۷: فعل «ist» به «بود» ترجمه شده است که نادرست است.
۲۳. ص. ۱۴۳، ۲۴: نقش و معنای فعل «kann» به فارسی منتقل نشده است و به همین علت ساختار جمله (و به تبع آن معنای جمله) قلب شده است.
۲۴. ص. ۱۴۴، ۱: معنا و نقش قیدی واژه «ungetrennt» به فارسی منتقل نشده است. به نظر می‌رسد این واژه به «ناگزیر» ترجمه شده باشد که البته آن هم با توجه به معنای جمله ترجمه نادرستی است.
۲۵. ص. ۱۴۴، ۲: «فرد» ابهام دارد و مشخص نیست که ترجمه «das Einzelne» است یا «das Individuum». از قضا در اینجا در متن آلمانی هیچ یک از این دو واژه وجود ندارد، بلکه «عمل فرد» که در ترجمه آمده است ظاهراً قرار است معادل «Tun des Einen» باشد که البته معنایی دور از مراد متن را به ذهن متبادر می‌کند (همچنین نک. ص. ۱۴۳، ۱۳ که آنجا نیز به «عمل یک خودآگاهی منفرد» ترجمه شده بود). «das Eine» در اینجا متضاد «das Andere» است درحالی که «فرد» یا «منفرد» متضاد «دیگری» یا «غیر» (به عنوان ترجمه «das Andere») نیست. در ضمن مترجم در واژه‌نامه کتاب، «فرد» را هم به عنوان معادل «Individuum» و هم به عنوان یکی از معادل‌های «Einzeln» آورده است.
۲۶. ص. ۱۴۴، ۴: فعل darstellte که ماضی است در ترجمه به مضارع برگردانده شده است. اگرچه فعل «می‌نمایند» را می‌توان با نون ساکن نیز خواند (یعنی ماضی استمراری که البته آن هم درست نیست) ولی با توجه به پانوش شماره ۱۸ مترجم، آشکار است که مترجم زمان این فعل را نادیده گرفته است زیرا در آنجا هم آن را به «نمایش می‌دهد» ترجمه کرده است.
۲۷. ص. ۱۴۴، ۸: «das entgegengesetzte» به «حدّ نهایی نقیض و مقابل خود» ترجمه شده است. این ترجمه، که بیشتر به یک پارافراز تفسیری می‌ماند تا ترجمه، در این واژه (و نیز در جمله‌ای که این واژه در آن آمده است) نه سخنی از "تناقض" هست و نه حرفی از «خود» به میان آمده است. بهتر بود از این پنج واژه حداقل سه تای آن میان قلاب می‌آمد.

۲۸. همانجا: در جمله بعدی نیز، عبارت «هر حدّ نهایی» در متن آلمانی نیامده و افزوده مترجم است. به نظر می‌رسد مترجم در تشخیص ضمیر es اشتباه کرده باشد.
۲۹. ص. ۱۴۴، ۹: معنای جمله به صورت کاملاً نادرستی به فارسی منتقل شده است زیرا ساختار مهم «wohl ... jedoch» به فارسی منتقل نشده است. مترجم گویا ربط آن jedoch به این wohl را تشخیص نداده است. این ترجمه در فارسی افاده هیچ معنایی نمی‌کند.
۳۰. ص. ۱۴۴، ۱۹: ساخت ترجمه در فارسی به علت ترجمه تحت‌اللفظی خوانا نیست و از آنجا که مفعول «بررسیدن» یک بار در بخش نخست جمله معین شده است، نقش بخش دوم جمله بعد از «که» مشخص نیست و این بخش به نوعی پادرها مانده است. این جمله را نمی‌توان تحت‌اللفظی به فارسی برگرداند و ناگزیر باید آن را اندکی تغییر داد. این جمله اگر با حداقل تغییر مثلاً به صورت زیر ترجمه می‌شد، اشکال بالا برطرف می‌شد: "اکنون باید بررسید که چگونه روند این مفهوم محض به رسمیت شناختن، مفهوم اضعاف خودآگاهی در عین وحدت آن، بر خودآگاهی پدیدار می‌گردد".
۳۱. همانجا: بهتر می‌بود اگر «für das Selbstbewußtsein» به «برای خودآگاهی» ترجمه می‌شد (همچنین نک. توضیحات اشکال مربوط به ص. ۱۴۳، ۱۷).
۳۲. ص. ۱۴۵، ۱ تا ۳: «فرد» در اینجا ابهام دارد زیرا یک بار به جای «Einzelnes» و بلافاصله دو بار به جای «Individuum» آورده شده است (نک. توضیحات اشکال مربوط به ص. ۱۴۴، ۲). خواننده فارسی‌زبان قادر به تفکیک این دو از هم نیست.
۳۳. ص. ۱۴۵، ۴: عبارت «in der Weise» ترجمه نشده و نقش آن نادیده گرفته شده است.
۳۴. ص. ۱۴۵، ۵: مترجم توضیح نداده است که چرا «versenkte Bewußtsein» را به‌رغم فقدان یک حرف "s" در انتهای صفت، به صورت مفرد، یعنی به «آگاهی مستغرق» ترجمه کرده است، زیرا این ترکیب می‌توانست با فرض اینکه جالفتادگی در اصل متوجه حرف "e" در انتهای «Bewußtsein» است، به صورت «آگاهی‌های مستغرق» باشد که با بافت متن همخوانی بیشتری دارد. از قضا نسخه ویراستاری شده Suhrkamp نیز موید همین حالت دوم است. گویا مترجم یا این ظرافت را ندیده است یا اگر هم دیده، متأسفانه بدون هیچ توضیحی از کنار آن گذشته است.
۳۵. ص. ۱۴۵، ۵: ترکیب اضافی «Sein des Lebens» به ترکیب وصفی «وجود حیاتی» ترجمه شده است که به رغم توضیحات مترجم در پانوش، باز هم ترجمه آن به «وجود حیاتی» قانع‌کننده نیست. مترجم دلیلی نیاورده است که چرا باید «وجود حیاتی» بر «وجود حیات» (که ترجمه

نزدیک‌تر و دقیق‌تر عبارت آلمانی با استفاده از ترکیب اضافی به جای ترکیب وصفی است) ترجیح داشته باشد.

۳۶. ص. ۱۴۵، ۶: رسم است که در ترجمه فارسی از آوردن جملات مجهول (که در زبان‌های اروپایی منجمله آلمانی مرسوم است) تا جایی که ممکن است پرهیز می‌کنند. به این ترتیب بیشتر مترجمان خبره، در صورت امکان، جملات مجهول را به معلوم برمی‌گردانند. اما عکس این کار، یعنی مجهول کردن یک جمله که در اصل معلوم بوده است، اگر به دلایل قانع‌کننده‌ای صورت نپذیرفته باشد، خطای ترجمه محسوب می‌گردد. من در اینجا دلیلی نیافتم که چرا مترجم این جمله را که در اصل معلوم بوده و معنای کاملاً مشخصی نیز دارد، در فارسی به صیغه مجهول برده است. صیغه معلوم "خود را تعیین بخشیدن \ متعین کردن" در اینجا معادل بهتری برای "sich bestimmen" می‌بود.

۳۷. ص. ۱۴۵، ۷: آن «[یعنی]» افزوده مترجم ابهام دارد و معلوم نیست که آیا توضیحات بعد از آن، معنای کل جمله پیشین است یا معنای یک مفهوم از آن (و در این صورت معنای کدام مفهوم؟) متن اصلی چنین ابهامی ندارد و معنای آن روشن است.

۳۸. همانجا: ترجمه vertilgen به «نفی» بدون توضیح در پانوش، آن هم درحالی که نفی به طور خاص در فلسفه هگل ترجمه negieren یا Negation است و نباید با آن خلط شود، ترجمه ضعیف و نارسائی محسوب می‌شود که برای خواننده فارسی‌زبان تولید ابهام می‌کند.

۳۹. همانجا: در انتهای جمله عبارت «نفی وجود صرفاً منفی ...» آمده است که این «نفی» در اینجا قرینه‌ای در متن ندارد.

۴۰. همانجا: اساساً ساختار «zu sein» در اینجا به درستی ترجمه نشده است و در اثر آن معنای کل جمله قلب شده است و اشکالات ساختاری و معنایی فراوانی پدید آمده‌اند (که پیشتر بدان اشاره شد).

۴۱. ص. ۱۴۵، ۱۱: در برابر «(seine Wahrheit)»، در ترجمه عبارت «حقیقتِ یقین» آمده است که نادرست است. نه بر مبنای معنای جمله می‌توان عبارت بالا را به «حقیقتِ یقین» ترجمه کرد و نه بر مبنای مرجع ضمیر ملکی مذکر sein (زیرا یقین (die Gewißheit) در آلمانی مونث است).

۴۲. ص. ۱۴۵، ۱۲: فعل «(wäre)» در اینجا به «است» ترجمه شده است و وجه Konjunktiv آن که دلالت بر عدم قطع و یقین دارد در فعل «است» از دست رفته است.

۴۳. همانجا: ترکیب «برای خود بودنِ خاصّ اش» در اینجا با یک «را»ی نشانهٔ مفعولی نقش مفعولی گرفته است که نادرست است. در جملهٔ آلمانی این عبارت مفعول نیست و بنابراین معنای جمله در فارسی به کلی قلب شده است.

۴۴. ص. ۱۴۵، ۱۳: مانند مورد پیشین اینجا هم «موضوع آگاهی» با یک «را»ی نشانهٔ مفعولی به مفعول تبدیل شده است که نادرست است و در اینجا نیز معنای جمله در فارسی تا حدودی قلب شده است.

۴۵. همانجا: در همین سطر، نقش واژهٔ «diese» به فارسی منتقل نشده است.

۴۶. ص. ۱۴۵، ۱۴: عبارت «به آگاهی» در ترجمه آمده است که قرینه‌ای در اصل آلمانی ندارد و احتمالاً می‌تواند ناشی از تفسیر نادرست ضمیر sich و به طور کلی ترجمهٔ معوج کل جمله (نک. چند اشکال پیشین) باشد.

۴۷. همانجا: فعل «dargestellt hätte» به «بازنمایی کند» ترجمه شده است که در آن هم زمان فعل به صورت نادرست ترجمه شده است و هم نقش وجه Konjunktiv در این فعل به فارسی منتقل نشده است و به این ترتیب معنای اصلی جمله در ترجمهٔ فارسی قلب شده است (نیز نک. اشکال نخستین ص. ۱۴۵، ۱۲).

۴۸. همانجا: جملهٔ فارسی ابهام دارد و باید با استفاده از نشانه‌های وی‌رگول، کسرهٔ اضافه، یا ساکن از آن ابهام‌زدایی می‌شد. خوانندهٔ فارسی‌زبان می‌تواند حداقل دو خوانش کاملاً متفاوت از این جمله داشته باشد در حالی که جملهٔ اصلی در آلمانی فاقد چنین ابهامی است.

۴۹. ص. ۱۴۵، ۲۰: «خود» در اینجا زائد است و قرینه‌ای در متن اصلی ندارد و معنای جمله را نیز قلب کرده است. حتی اگر مترجم آوردن آن را به هر دلیلی لازم دیده است، بهتر بود آن را میان قلاب می‌آورد.

۵۰. ص. ۱۴۵، ۲۱: باز هم مترجم از عهدهٔ ترجمهٔ ساختار zu sein برنیامده است. با اینحال ترجمهٔ او در این مورد خاص به لحاظ انتقال معنا اشکالی ندارد.

۵۱. ص. ۱۴۶، ۳: در پانوش شمارهٔ ۳۹، «[می‌باید] برای خود موجود شوند» به عنوان یک ترجمهٔ ممکن با قید «ایضاً» آورده شده است، درحالی که چنین ترجمه‌ای نمی‌تواند مبتنی بر ساختار «sie mü ssen [...] , fü r sich zu seyn» باشد. دلیل این عدم امکان، آمدن «zu» بر سر «seyn» است که ارتباط این عبارت را با فعل mü ssen به کلی قطع می‌کند. فعل mü ssen در واقع مکمل خود را که همان فعل erheben است دریافت کرده است و ارتباطی با این seyn ندارد.

۵۲. همانجا: ترجمه «für sich zu seyn» به «تا برای خود شوند» هم (به جز این که به جای "بودن" در ترجمه seyn، "شدن" آورده است) باز مستلزم این فرض نادرست است که در عبارت بالا یک «um» به قرینه معنوی حذف شده باشد. این درست است که هگل در بسیاری موارد، واژگانی را به قرینه لفظی و معنوی حذف می‌کند، اما فرض حذف یک «um» در اینجا هیچ قرینه لفظی یا معنوی ندارد. به این ترتیب کل معنای این جمله در فارسی معوج و مختل شده است. صورت صحیح و نقش عبارت بالا در واقع متمم بودن برای «Gewißheit» است، چنان که ترجمه درست آن بخش از جمله چنین می‌شود: "... یقین از خویشتن خویش، [مبنی بر] بودن برای خود...".

۵۳. ص. ۱۴۶، ۴: در ترجمه آمده است «آزادی ذات می‌شود». جمله اصلی آلمانی به علت تودرتوبودن و نیز حذف های متعدد به قرینه لفظی، دشوار است و ترجمه آن نیازمند بررسی دقیق ساختار جمله است. اما هر تحلیلی که از ساختار این جمله داشته باشیم، نخواهیم توانست عبارت یا مضمون «آزادی ذات می‌شود» (آن هم «تنها از طریق جان بر کف نهادن!») را از آن بیرون بکشیم. مترجم آشکارا این معنا را در ترجمه فارسی بر جمله هگل تحمیل کرده است.

۵۴. ص. ۱۴۶، ۹: ساختار «...wohl...aber...» به درستی به فارسی منتقل نشده است و واژه «wohl» به غلط به «به‌درستی» ترجمه شده است. ترجمه درست چنین ساختاری چیزی مانند "ای بسا شاید که... اما..." است. با این ترجمه نادقیق، خواننده فارسی‌زبان عملاً بخشی از معنای اصلی جمله را از دست داده است.

۵۵. ص. ۱۴۶، ۱۱: عبارت «Anerkanntsein» به «به‌رسمیت شناختن» ترجمه شده است که در اصل ترجمه "anerkennen" یا "Anerkennen" است. ترجمه درست «Anerkanntsein» با استفاده از همان واژگان به کاررفته توسط مترجم چنین است: "به رسمیت شناخته شده بودن" که آن را می‌توان به "به‌رسمیت شناخته‌شدگی" هم ترجمه کرد. مترجم در ترجمه بند نخست (ص. ۱۴۲) و در بخش تفسیر (ص. ۲۰۵) به این نکته توجه داشته است و در آنجا واژه «Anerkanntes» را به «به‌رسمیت شناخته شده» ترجمه کرده است (که درست است) اما در اینجا ترجمه نادرستی ارائه داده است.

۵۶. همانجا: ساختار این جمله اساساً نادرست ترجمه شده است: «اما او به عنوان خودآگاهی قائم بالذات هنوز به حقیقت به رسمیت شناختن نرسیده است». عبارت «به عنوان خودآگاهی قائم بالذات» نباید پس از «او» بیاید، بلکه جای درست آن پس از "به‌رسمیت شناخته‌شده بودن" به‌رسمیت شناخته‌شدگی" است. مترجم ظاهراً در اینجا وجه Genitiv سه واژه پس از als را ندیده

است. حتی اگر این وجه Genitiv را هم رعایت می‌کرد، باز هم ساختار جمله او اشکال اساسی داشت.

۵۷. ص. ۱۴۶، ۱۲: در این جمله، مترجم از کنار یک خوانش ممکن و محتمل از بخشی از این جمله بدون هیچ توضیحی گذشته است. فعل gelten در ترکیب با حرف اضافه als را می‌توان طور دیگری نیز خواند. خوانشی که اتفاقاً به بافت و محتوای متن نزدیکتر است. در این خوانش، ترجمه، بر خلاف «زیرا غیر برای او اعتباری بیش از خود او ندارد» (با استفاده از همان معادل‌های مترجم) به این صورت خواهد بود: «زیرا غیر برای او دیگر به اندازه‌ای مشابه خود او معتبر نیست». تفاوت در خوانش «nicht mehr» به صورت قید است. بدیهی است که این دو خوانش به‌رغم شباهت ظاهری، هم‌ارز نیستند.

۵۸. ص. ۱۴۶، ۱۳: فعل این جمله، یعنی «stellt sich ... dar» معلوم است، درحالی که در فارسی به «بازنموده می‌شود» که مجهول است ترجمه شده است (همچنین نک. ص. ۱۴۵، ۶).

۵۹. همانجا: «als ein Anderes» به «همچون ذات غیر» ترجمه شده است. «ذات» در اینجا افزوده بی‌جای مترجم است و در متن اصلی موجود نیست. حتی شاهی برای حذف آن به قرینه لفظی نیز در جمله موجود نیست (زیرا در اینصورت باید مثلاً به شکل «als eines Anderen» می‌بود).

۶۰. ص. ۱۴۶، ۱۸: فعل «hervorgehen» به «به پیش رفتن» ترجمه شده است که کاملاً نادرست است و معنای جمله را نیز به کلی قلب کرده است.

۶۱. همانجا: قید «ü überhaupt» به غلط در نقش صفت برای «یقین» به صورت «یقین مطلق» آورده شده است که به فرض درست بودن معادل مترجم (نک. ایراد بعدی) در اصل باید به صورت «به‌نحوای صورت مطلق» ترجمه می‌شد.

۶۲. همانجا: آوردن «مطلق» به عنوان ترجمه «ü überhaupt» در اینجا، آنهم در متن کسی مانند هگل که «مطلق» یا همان das Absolute یا absolut در نزد او معنایی کاملاً خاص دارد، جایز نیست. خود مترجم نیز در واژه‌نامه «مطلق» یا «مطلقاً» را برای ü überhaupt نیاورده است. این «مطلق» در اینجا هم از لحاظ معنا و هم از لحاظ نقش دستوری اشکال اساسی دارد.

۶۳. ص. ۱۴۷، ۳: در ترجمه آمده است: «... تا به دو حدّ نهایی با تعینات متضاد تجزیه شود». این ترجمه به لحاظ ساختار، و به تبع آن معنا، به کلی نادرست است و در فارسی معنایی بر جمله تحمیل شده است که هیچ ارتباطی به اصل آلمانی ندارد. به نظر می‌رسد در اینجا نیز ساختار اصلی با ساختار «um...zu» (به دلیل آمدن «تا» در ترجمه) اشتباه گرفته شده باشد. به دلیل بروز

- مکرر این خطا (برای مثال نک. ص. ۱۴۲، ۱۰، ۱۴۵، ۷، ۱۴۶، ۳)، به نظر می‌رسد که مترجم با این ساختار جملات آلمانی که با «zu» ساخته می‌شوند آشنایی کافی ندارد.
۶۴. ص. ۱۴۷، ۵: زمان فعل «تجزیه می‌شود» نادرست است و باید به «تجزیه شده است» ترجمه می‌شد.
۶۵. ص. ۱۴۷، ۶: فعل جمله «بلکه هر یک دیگری را ... آزاد می‌گذارند» به صورت جمع آمده است. در فارسی باید «هر یک» را با فعل مفرد «می‌گذارد» بیاوریم.
۶۶. ص. ۱۴۷، ۱۰: بهتر می‌بود «معلوم می‌شود» در اینجا در میان قلاب یا حداقل با یک پانویس می‌آمد زیرا افزوده مترجم است و در متن قرینه‌ای ندارد.
۶۷. ص. ۱۴۷، ۱۳: عبارت «und die bestehende Selbstständigkeit zum wesentlichen Momente hat» به «و عنصر متحرک ذاتی‌اش را قائمیت بالذات تشکیل می‌دهد» ترجمه شده است. به نظر من تلاش مترجم برای ترجمه این عبارت ناموفق بوده است. به نظر می‌رسد مترجم صفت bestehend به معنای «پایدار/مانا/ماننده» را (که صفت قائمیت بالذات است) در جمله فارسی با فعل «تشکیل دادن» منتقل کرده باشد، درحالی که فعل اصلی در اینجا «haben» است که البته در فارسی لزوماً نباید به «داشتن» ترجمه شود اما معنای «تشکیل دادن» نیز نمی‌دهد. احتمال دارد که مترجم اساساً این صفت را ندیده باشد زیرا در اصل معنا و نقش آن را به فارسی منتقل نکرده است.
۶۸. ص. ۱۴۷، ۲۱: «یک» در عبارت «آن یک خدایگان است، و این یک بنده» ابهام دارد و ممکن است به این صورت خوانده شود: «آن یکی یک خدایگان است و این دیگری یک بنده».
۶۹. ص. ۱۴۷، ۲۳: «آگاهی برای خود موجودی‌ست که...» ابهام دارد و امکان دارد به چندین صورت خوانده شود. مترجم باید این ابهام را با آوردن یک کسره و یک ویرگول یا علامت ساکن، مثلاً به صورت «آگاهی برای خود، موجودی‌ست که...» برطرف می‌کرد.
۷۰. همانجا: عبارت «از طریق آگاهی غیر» ابهام دارد و بیشتر ترکیب اضافی را به ذهن خواننده متبادر می‌کند، درحالی که در متن اصلی، ترکیب وصفی است.
۷۱. ص. ۱۴۷، ۲۴: ساختار بخشی از جمله آلمانی به طور معوج ترجمه شده است. در ترجمه آمده است «... یعنی از طریق آگاهی‌ای، متعلق به ذات آن، که ... است». در اینجا عبارت «متعلق به ذات آن» به دلیل عدم انتقال درست ساختار جمله آلمانی به فارسی، پادرها مانده است. ترجمه درست باید به لحاظ ساختار چیزی شبیه به این می‌بود «... یعنی از طریق آگاهی‌ای که متعلق ذات آن این است که ... است باشد».



۷۲. ص. ۱۴۸، ۹: زمان فعل «نمی‌یابد» نادرست است و در اصل باید ماضی می‌بود.
۷۳. ص. ۱۴۸، ۱۰: زمان فعل «میرهن می‌سازد» در اصل باید ماضی می‌بود.
۷۴. ص. ۱۴۸، ۱۴: فعل "unter sich haben" به "به زیر کشیدن" ترجمه شده است که از لحاظ انتقال دقیق معنا مطلوب نیست (بهتر بود به "ذیل خود داشتن" یا چیزی شبیه به این ترجمه می‌شد).
۷۵. ص. ۱۴۸، ۱۶: در ترجمه آمده است «بنده هم [...] با شیء نسبت سلبی دارد و [...]». مترجم جای درست «هم» به عنوان ترجمه «auch» را رعایت نکرده است و از این طریق در معنا اختلال (یا در بهترین حالت، ابهام) ایجاد کرده است. جای درست «هم» نه پس از «بنده» بلکه پس از واژه «سلبی» است. بهتر بود ترجمه از لحاظ ساختار به این صورت می‌بود: "بنده [...] با شیء به نحو سلبی هم نسبت برقرار می‌کند و [...]".
۷۶. ص. ۱۴۹، ۱: ترکیب «آگاهی غیر» ابهام دارد و ممکن است به صورت ترکیب اضافی خوانده شود.
۷۷. همانجا: واژه «Anerkanntsein» به «به رسمیت شناخته شدن» ترجمه شده است که در اصل ترجمه "anerkannt werden" (یا حالت Substantiv آن) است. ترجمه دقیق تر آن با استفاده از معادل‌های مترجم "به رسمیت شناخته شده بودن" یا "به رسمیت شناخته شدگی" است (همچنین نک. اشکال مربوط به ص. ۱۴۶، ۱۱).
۷۸. ص. ۱۴۹، ۳: واژه «عنصر» اضافه مترجم است و در متن قرینه‌ای ندارد؛ بهتر بود حذف می‌شد یا میان قلاب می‌آمد.
۷۹. ص. ۱۴۹، ۵: در ترجمه آمده است «[...] عنصر متحرک به رسمیت شناختن از این نظر حاضر است که [...]». این ترجمه به دلیل انتقال نادقیق ساختار جمله اصلی، دچار ابهام است و محتمل است توضیحات پس از «که» به عنوان توضیحات وجه «حاضر» بودن عنصر متحرک خوانده شود، بخصوص که عبارت «از این نظر» هم بر آن تأکید می‌کند، درحالی که توضیحات پس از «که» در واقع شرح و بسط همان «عنصر متحرک» است نه علت یا دلیل حاضر بودن آن. مترجم این نکته را در ترجمه جمله بعدی نیز رعایت نکرده است.
۸۰. ص. ۱۴۹، ۸: جمله «متقابلاً، عنصر متحرک دیگر، که این عمل دوم همان عمل اول است»: به رغم وجود نشانه «:» که به تبعیت از متن اصلی آورده شده است، کاملاً پادروها است. ادامه ترجمه نیز این پادروهایی را رفع نمی‌کند. علت این مشکل، عدم توفیق مترجم در انتقال درست ساختار جمله به فارسی است. گشودن گره معنای این جمله تنها با رجوع به جمله قبلی ممکن

است که آن هم (چنان که پیشتر اشاره شد) به صورت معوج به فارسی برگردانده شده است. توضیحات پس از «daß» در این جمله و در جمله قبلی، در واقع شرح و بسط «عنصر متحرک» است.

۸۱. همانجا: عبارت «daß dies Tun des zweiten das eigene Tun des ersten ist» به «که این عمل دوم همان عمل اول است» ترجمه شده است. این ترجمه اشکال (یا در بهترین حالت ابهام) دارد زیرا «عمل دوم» و «عمل اول» توسط خواننده فارسی‌زبان به صورت ترکیب وصفی خوانده می‌شود و تقریباً ناممکن است به صورت ترکیب اضافی خوانده یا فهم شود، درحالی که منظور متن در اینجا عملی است که «متعلق به» صادر شده از آگاهی اولین و دومین است. به دیگر سخن، اولین و دومین در اینجا «das Erste» و «das Zweite» هستند و نه صفات «عمل».

۸۲. همانجا: «eigene» به فارسی منتقل نشده است.

۸۳. ص. ۱۴۹، ۱۰: جمله «خدایگان، قدرت منفی محضیست که شیء برای آن هیچ، و به این ترتیب، عمل ذاتی محض در این رابطه است» در مقایسه با جمله اصلی در آلمانی ابهام بیشتری دارد. در جمله فارسی، «عمل ذاتی محض» می‌تواند محمول «شیء» خوانده شود، درحالی که محمول «قدرت» (یا در اصل «خدایگان») است. اگر مترجم به تبعیت از ساختار متن آلمانی آن «است» پس از «رابطه» را، پس از «هیچ» می‌آورد و آن «است» دوم را ترجیحاً میان قلاب می‌گذاشت، این مشکل تا حد زیادی برطرف می‌شد.

۸۴. ص. ۱۴۹، ۱۱: در اینجا نیز مترجم آشکارا به ساختار جمله که در آن فعل «ist» به قرینه جمله قبلی حذف شده است توجهی نداشته. در ترجمه آمده است «اما [عمل] بنده نه عمل محض، که عمل غیر ذاتی است». تفسیر نادرست مترجم را می‌توان در آوردن واژه «عمل» میان قلاب، قبل از «بنده»، و از این طریق قرار دادن «عمل» در مقام نهاد جمله، آشکارا مشاهده کرد. صورت درست این جمله باید چنین می‌بود: «اما بنده، نه یک عمل محض، بلکه عملی غیر ذاتی است». درست همانطور که در جمله پیشین خدایگان یک قدرت منفی و یک عمل ذاتی محض بود، در اینجا نیز «بنده» عملی غیرذاتی است. چنان که می‌بینیم، عدم دریافت و انتقال درست ساختار جمله قبلی به این جمله نیز سرایت کرده و معنای متن را در این فقره به کلی مخدوش نموده است.

۸۵. ص. ۱۴۹، ۱۵: زمان فعل «می‌یابد» نادرست ترجمه شده است و در اصل باید ماضی نقلی می‌بود.

۸۶. ص. ۱۴۹، ۱۹: زمان فعل «می‌شود» نادرست ترجمه شده است و در اصل باید ماضی نقلی می‌بود.
۸۷. ص. ۱۴۹، ۲۱: جمله «پس، خدایگان از برای خود بودن به عنوان [یقین از] حقیقت یقین ندارد» تلاشی است نافرجام، و تولیدکننده ابهام در ترجمه. مترجم سعی کرده است با آوردن «یقین از» در مین قلاب به عنوان ترجمه‌ای برای وجه Genitiv واژه حقیقت، بر این مشکل غلبه کند، اما با این کار، ابهامی مضاعف بر جمله تحمیل نموده است.
۸۸. ص. ۱۴۹، ۲۲: نقش و معنای واژه «vielmehr» به فارسی منتقل نشده است. اگر در اینجا واژه «در عوض» معادل آن باشد، آنگاه ترجمه درستی برای «vielmehr» نخواهد بود.
۸۹. ص. ۱۵۰، ۱: زمان فعل «نشان داده» نادرست ترجمه شده است و در اصل باید ماضی ساده می‌بود.
۹۰. ص. ۱۵۰، ۲: زمان فعل «بدل می‌شود» نادرست ترجمه شده است و در اصل باید به صورت "بدل خواهد شد" می‌بود.
۹۱. ص. ۱۵۰، ۵: ترجمه «ما بندگی را صرفاً در ذیل رابطه خدایگانی دیدیم» ترجمه‌ای نامطلوب است. درست آن، تقریباً همان است که مترجم در پانوشت آورده است. معلوم نیست که چرا مترجم آن ترجمه درست را به پانوشت منتقل کرده و این ترجمه را بر آن ارجح دانسته است. مضمون جمله آلمانی در اصل چنین است: "ما [تا اینجا] صرفاً چستی بندگی را در رابطه با خدایگانی ملاحظه کردیم".
۹۲. ص. ۱۵۰، ۶: عبارت «در نتیجه» در اینجا زائد است و قرینه‌ای هم در متن ندارد. اگر تفسیر مترجم باشد، آنگاه باید میان قلاب آورده می‌شد.
۹۳. ص. ۱۵۰، ۸: فعل «محسوب شدن» در اینجا قرینه‌ای در متن ندارد. ترجمه می‌توانست با فعل "است" و با اندکی تغییر، معنای اصلی جمله را به خوبی منتقل کند.
۹۴. ص. ۱۵۰، ۹: فعل «است» پس از «برای بندگی» قرینه‌ای در متن ندارد و افزوده مترجم است که باید میان قلاب آورده می‌شد (که البته باز هم به لحاظ معنا نادرست است). این «است» در اینجا معنا را مختل کرده است و آن «و» پس از آن نیز باید حذف می‌شد.
۹۵. همانجا: قید «jedoch» به درستی به فارسی منتقل نشده است.
۹۶. ص. ۱۵۰، ۱۱: قید «فقط» به عنوان ترجمه allein در جای نادرستی در جمله قرار گرفته است و معنا را قلب کرده است. جای درست این قید، یک سطر بالاتر، پیش از «بندگی» است.

۹۷. ص. ۱۵۰، ۱۲: پس از فعل «است»، برخلاف متن اصلی که با نقطه پایان می‌یابد، در ترجمه نشانه «:» آمده است. شاید علت این امر تمهیدات مترجم برای اتصال این جمله به جمله بعدی باشد که چنانکه در ادامه خواهیم دید، نادرست است.

۹۸. همانجا: پس از فعل «است» و آن نشانه «:»، مترجم با استفاده از واژه «یعنی» دو جمله را به یکدیگر مربوط کرده است. اگرچه این دو جمله به هر حال بی‌ارتباط نیستند اما کاربرد این «یعنی» در اینجا به این صورت و به عنوان معادل «nämlich» درجمله دوم، نادرست است. این واژه «nämlich» در ارتباط با واژه «sondern» در همان جمله است که معنا می‌یابد نه در ارتباط با جمله قبلی.

۹۹. ص. ۱۵۰، ۱۳: زمان دو فعل «نیست» و «است» نادرست ترجمه شده است و باید در اصل ماضی نقلی می‌بود.

۱۰۰. همانجا: فعل «است» پس از «اضطراب» قرینه‌ای در متن اصلی ندارد و افزوده مترجم است و در بهترین حالت باید میان قلاب آورده می‌شد. اگر مترجم فعل قبلی را به صورت درست آن، یعنی ماضی نقلی ترجمه کرده بود، اکنون می‌توانست این «نیست» را در اینجا به تبعیت از متن اصلی به کلی حذف کند.

۱۰۱. ص. ۱۵۰، ۱۴: واژه «در درون» قرینه‌ای در متن اصلی ندارد و می‌تواند در بهترین حالت متعلق به فعل "حس کردن" باشد، که آن هم البته زائد است، مگر آنکه مترجم آن را ضرورتاً در تقابل با "در بیرون حس کردن" آورده باشد که این هم بی‌معناست و چنین ضرورتی در کار نیست و چنین فعلی هم در متن قرینه‌ای ندارد.

۱۰۲. ص. ۱۵۰، ۱۵: زمان هر سه فعل، یعنی «منحل می‌شود»، «می‌لرزد» و «می‌گردد» نادرست ترجمه شده است و در اصل باید ماضی نقلی می‌بود.

۱۰۳. ص. ۱۵۰، ۱۷: عبارت «همه وجود پایدارش» چندین اشکال دارد: نخست این که آن «ش» افزوده مترجم است و قرینه‌ای در متن ندارد. دوم این که «وجود» نیز افزوده مترجم بوده و احتمالاً متضمن تلاش او برای ترجمه «Bestehen» است که به نظر می‌رسد با «alles Bestehenden» اشتباه گرفته شده باشد. سوم اینکه ترجمه «alles» به «همه» در ترکیب با دیگر اجزای عبارت در اینجا نادرست است. مضمون درست این عبارت "هر پایداری" یا "همه پایداری‌ها" است. چنان که می‌بینیم این ترجمه از هر حیث نادرست است.

۱۰۴. ص. ۱۵۰، ۲۰: در عبارت «یک انحلال کلی»، «یک» قرینه‌ای در متن ندارد. در متن اصلی «diese» آمده است که اینجا جا افتاده است.

۱۰۵. ص. ۱۵۰، ۲۵: در این جمله، آمدن عبارت «و در جزئیات خدمت» ناشی از ترجیح یک خوانش ضعیف‌تر (اما در عین حال ممکن) به زیان یک خوانش بهتر و استوارتر از ساختار جمله است. مضمون خوانش بهتر چنین است: "اما احساس قدرت مطلقاً به طور عام، و [احساس] خدمت به طور خاص، صرفاً عبارت است از انحلال در خود". حتی به فرض ارجحیت همان خوانش به زعم من، ضعیف‌تر هم، آوردن «در جزئیات» (که در صیغه جمع است) به جای «im einzelnen» (که در صیغه مفرد است)، دقیق نیست.

۱۰۶. ص. ۱۵۱، ۲: ترجمه «so» و «darin» افتاده است.

۱۰۷. ص. ۱۵۱، ۳: عبارت «عنصر متحرکی که در آگاهی خدایگان منطبق بر میل است» ابهام دارد و به لحاظ ساختار باید به این صورت ترجمه می‌شد: "عنصر متحرکی که منطبق بر میل در آگاهی خدایگان است"، یعنی «آگاهی خدایگان» محل انطباق «عنصر متحرک» با «میل» نیست بلکه صرفاً جایگاه «میل» است.

۱۰۸. ص. ۱۵۱، ۴: زمان فعل «می‌شود» نادرست است و باید ماضی می‌بود.

۱۰۹. همانجا: جمله «schien dem dienenden Bewußtsein zwar die Seite der

unwesentlichen Beziehung auf das Ding zugefallen zu sein» به «سویه نسبت غیرذاتی باشی بر آگاهی خدمتگزار نمودار می‌شود» ترجمه شده است که نادرست است. در اینجا نه تنها ترجمه «zugefallen zu sein» به کلی افتاده است، بلکه به تبع آن ساختار و معنای جمله نیز کاملاً نادرست به فارسی منتقل شده است.

۱۱۰. همانجا: اگر مترجم متوجه ساختار و به تبع آن معنای درست جمله می‌شد و حق دو

فعل "zufallen" و "sein" را ادا می‌کرد، آنگاه آن فعل "scheinen" را در اینجا به "نمودار شدن" ترجمه نمی‌کرد بلکه معادل «به نظر رسیدن» را برمی‌گزید که در پانویس نیز به این معادل اشاره کرده است.

۱۱۱. ص. ۱۵۱، ۷: در اینجا «Verschwinden» به «گذرا» ترجمه شده است. این ترجمه

نه تنها نادرست است بلکه نه موافق ایزومورفی است و نه با واژه‌نامه تطابق دارد. در جمله بعدی و یک سطر پایین‌تر همین واژه آمده است که اینجا به «امحا» ترجمه شده است که البته این دومی ترجمهٔ بهتری است اما باز هم درست نیست. Verschwinden به معنای محو شدن است در حالی که «امحا» به معنای محو کردن است که شاید برای ترجمهٔ vernichten مناسب‌تر باشد. این اشکال در واژه‌نامه نیز به چشم می‌خورد. آنجا هم فعل verschwinden به درستی به «محو

- شدن» ترجمه شده است اما با کمال تعجب می‌بینیم که حالت Substantiv همان فعل به «امحاء، محو» ترجمه شده است!
۱۱۲. ص. ۱۵۱، ۸: عبارت «به تعبیری» در ازای «oder» آمده است که بیشتر تفسیر است تا ترجمه. اینجا بهتر بود همان «یا» می‌آمد.
۱۱۳. ص. ۱۵۱، ۱۳: عبارت «außer es» به «در بیرون از [وجود] خود» ترجمه شده است که نادرست است و باید "به بیرون از ... " می‌بود. عجیب این که مترجم در بند دوم، ترکیبی شبیه به همین را درست ترجمه کرده است.
۱۱۴. ص. ۱۵۱، ۱۷: ترجمه «sich» در اینجا افتاده است و بنابراین معنای جمله نیز قلب شده است.
۱۱۵. ص. ۱۵۱، ۱۸: ترجمه «بلکه برخلاف عنصر متحرک اؤلش، یعنی ترس، معنایی سلبی نیز دارد» به طور کلی بر اساس یک فهم نادقیق از ساختار و معنای جمله به این صورت ترجمه شده است. در جزئیات هم اشکالاتی موجود است. مثلاً ترجمه «gegen» به «برخلاف» و آوردن «یعنی» که قرینه‌ای در متن ندارد و تفسیر مترجم است (و حداقل باید میان قلاب می‌آمد)، هردو اشکال دارند.
۱۱۶. ص. ۱۵۱، ۱۹: ترجمه «nur» افتاده است.
۱۱۷. همانجا: در «منفیت مختص آگاهی» مرجع ضمیر توسط مترجم به «آگاهی» تأویل شده است که نادرست است. اینجا مرجع ضمیر «das Formieren» است و نه آگاهی.
۱۱۸. ص. ۱۵۱، ۲۰: عبارت «از این طریق» به عنوان ترجمه «dadurch» در جای نامناسبی قرار گرفته است و معنا را قلب کرده است. ترجمه درست باید چنین می‌بود: "... تنها از این طریق به موضوعی برای او بدل می‌شود که صورت برابرهاده موجود را حل و رفع کند..."
۱۱۹. ص. ۱۵۱، ۲۲: زمان فعل «می‌لرزد» نادرست ترجمه شده است و باید ماضی نقلی می‌بود.
۱۲۰. همانجا: عبارت «[وجود]» قرینه‌ای در متن ندارد و زائد به نظر می‌رسد.
۱۲۱. ص. ۱۵۱، ۲۳: عبارت «از حیث موجود و منفی بودن‌اش» در ازای «als ein solches» سویی غلیظ تفسیری دارد و بهتر بود میان قلاب قرار می‌گرفت، یا مترجم توضیح می‌داد که قرینه مثلاً «موجود» را در کجای متن دیده است.
۱۲۲. همانجا: عبارت «از حیث» نیز نادرست است و معنا را تغییر می‌دهد و بهتر بود به "به عنوان" یا "به مثابه" ترجمه می‌شد.

۱۲۳. ص. ۱۵۱، ۲۴: ساختار جمله به درستی به فارسی منتقل نشده است. اینجا مترجم به علامت ویرگول توجه نداشته است. ترجمه درست باید چیزی شبیه به این می‌بود: "و از این طریق، به برای خویشتنی خود، [وایا یعنی به] یک موجود برای خود بدل می‌شود".
۱۲۴. همانجا: «موجود» معرفه است در حالی که باید نکره می‌بود.
۱۲۵. ص. ۱۵۲، ۲: ترجمه «als» افتاده است.
۱۲۶. همانجا: ترجمه «für es» افتاده است.
۱۲۷. همانجا: ترجمه «es selbst» افتاده است.
۱۲۸. ص. ۱۵۲، ۳: جمله «به این طریق...» اشکال ساختاری دارد و معنای آن به کلی قلب شده است. درست آن باید چنین می‌بود: "صورت، از این طریق که به در آمده و در بیرون وضع و تثبیت شده است، برای او چیزی جز خود او نمی‌شود". (من در اینجا از همان ترجمه پارافرازی مترجم پیروی کردم و سعی کردم صرفاً ساختار جمله را تصحیح کنم).
۱۲۹. ص. ۱۵۲، ۴: فعل «wird nicht» به «نیست» ترجمه شده که نادرست است.
۱۳۰. همانجا: مترجم، برخلاف جاهای دیگر، مرجع ضمیر «او» را مشخص نکرده است و توضیحی نیز نیاورده و بدین ترتیب جمله را با ابهام رها کرده است. بخصوص که خواننده فارسی زبان به احتمال زیاد «صورت» را مرجع این ضمیر خواهد پنداشت، که البته نادرست است.
۱۳۱. همانجا: ترجمه پارافرازی «hinausgesetzt» به «به در آمده و در بیرون وضع و تثبیت شده» به رغم توضیحات مترجم، موجه و قابل قبول نیست. اگرچه همین که مترجم این نکته را در پانویس به خواننده توضیح داده، خود مغتنم است.
۱۳۲. همانجا: «همان» زائد است و قرینه‌ای در متن ندارد.
۱۳۳. ص. ۱۵۲، ۷: باز هم یک ترکیب با zu و انتقال نادرست ساختار و معنای جمله. به دلیل تکرار متناوب این خطای ساختاری، به نظر می‌رسد مترجم در ترجمه ساختارهایی از این قبیل ضعف اساسی دارد. ترجمه این گزاره به کلی نادرست است.
۱۳۴. همانجا: زمان فعل «ظاهر می‌شود» نادرست است و باید ماضی می‌بود.
۱۳۵. همانجا: مترجم «eigener Sinn» را به «منظور خاص» ترجمه کرده است و در پانویس نیز «منظور درونی» و «منظور درون‌ذات» را به عنوان دو معادل ممکن آورده است. این ترجمه‌ها هر سه معادل‌های نامناسب و اغراق‌شده‌ای هستند که معنا را بیش از اندازه گنگ ساخته‌اند. این ترکیب رامی‌توان به "منظور خودش" یا "منظور متعلق به خود" یا چیزی شبیه به اینها ترجمه کرد.
۱۳۶. ص. ۱۵۲، ۸: عبارت «به جهت» قرینه‌ای در متن ندارد.

۱۳۷. ص. ۱۵۲، ۱۱: ترجمه فعل "stehen bleiben" به "باقی ماندن" نادرست است. معنای درست آن "متوقف ماندن" است.
۱۳۸. همانجا: ترجمه فعل "sich verbreiten über" به "به چیزی تشریح یافتن" نادرست است.
۱۳۹. ص. ۱۵۲، ۱۳: در اینجا ترجمه فعل "formieren" به "صورت پذیرفتن" به کلی نادرست است. این در حالی است که مترجم دو سطر پایین تر ترجمه درستی از حالت Substantiv این فعل ارائه کرده است.
۱۴۰. ص. ۱۵۲، ۱۴: ترجمه «eigner» که بالاتر مترجم بر سرش آنهمه دقت به خرج داده بود و سه معادل پریپیچ و خم ارائه کرده بود، در اینجا بی هیچ توضیحی افتاده است.
۱۴۱. ص. ۱۵۲، ۱۶: واژه «des Wesens» در اینجا در حالت Genitiv قرار دارد که یک جزء ترکیب اضافی در آن به قرینه حذف شده است. مترجم این نکته را به فارسی منتقل نکرده است.
۱۴۲. ص. ۱۵۲، ۱۷: معادل «به میزان ناقصی» در ازای «einige» مناسب نیست.
۱۴۳. همانجا: در اینجا ترجمه فعل "ausstehen" به "دچار شدن" کاملاً نادرست است.
۱۴۴. ص. ۱۵۲، ۱۹: ترجمه «Erfüllungen» به «دستاوردها» نادرست است.
۱۴۵. ص. ۱۵۲، ۲۰: واژه «بنده» قرینه‌ای در متن ندارد و اگر به هر دلیلی حاصل تفسیر مترجم است، باید میان قلاب می‌آمد.
۱۴۶. ص. ۱۵۲، ۲۳: عبارت «بر فراز فرد گسترش یابد» ترجمه‌ای نادرست است. در متن، معادل این عبارت حالت قیدی دارد.
۱۴۷. همانجا: جای ترجمه «als» که به «به عنوان» ترجمه شده است نادرست است. این خطا خود حاصل خطا در انتقال ساختار گزاره قبلی است (نک. اشکال پیشین).
۱۴۸. همانجا: حالت Substantiv فعل «Bilden» در اینجا به «شکل» ترجمه شده است که نادرست است.
۱۴۹. ص. ۱۵۲، ۲۴: جای این «دیده شود» در جمله، همچنین نقش دستوری آن کاملاً نادرست ترجمه شده است (نک. دو اشکال قبلی).
۱۵۰. ص. ۱۵۲، ۲۵: ترجمه «einiges» به «جزء» نادرست است.



۱۵۱. همانجا: این جمله آخر متن به طور کلی و به لحاظ ساختار آنچنان معوج به فارسی برگردانده شده است که نقش‌های دستوری مفاهیم در آن به کلی جایجا و مختل شده‌اند و معنای جمله به کلی قلب شده است.

## پی‌نوشت‌ها و ارجاعات

<sup>۱</sup> پارافراز روشی است که در آن به جای نقل قول مستقیم از متن متعلق به دیگری، فقراتی از متن او را با اندکی تغییر، خلاصه‌نویسی، حذف و اضافه و بنابر برداشت و تفسیر شخصی از متن اصلی نقل می‌کنند. این روش می‌تواند به صورت علمی یا غیر علمی به کار رود. در حالت نخست، با رعایت معیارها و قواعدی مشخص، پارافراز کردن متون، یکی از روش‌های موثر تحقیق و پژوهش است. در نوشته‌های غیر علمی یا غیرآکادمیک نیز پارافراز ابزار موثری است در انتقال هرچه سریع‌تر محتوا بدون ماندن در قیدوبندهای دست‌وپاگیر کارهای علمی. در حالتی دیگر اما، پارافراز ابزاری است در دست کتاب‌سازان و سوادفروشان و اقتباس‌کنندگان و جزوه‌نویسان.

<sup>۲</sup> فلسفه کانت از حیث تحقیق و پژوهش در ایران خوش‌اقبال بوده است و بعضاً ترجمه‌های بسیار منقحی از آثار کانت موجود است.

<sup>۳</sup> منظور ترجمه‌های متوسطی است که عموماً از زبان انگلیسی یا فرانسوی به فارسی ترجمه شده‌اند و در بهترین حالت به صورت مشروط، یعنی با مبنای قرار دادن متن اصلی قابل قرائت فلسفی و کار پژوهشی در سطوح عالی هستند.

<sup>۴</sup> این ملاک و معیار را از خود مترجم وام کرده‌ام و چنان که خواهیم دید در این متن بسیار به کار برده‌ام.

<sup>۵</sup> باین حال به صورت کلی و گذرا، به ارتباط تفسیر و ترجمه نیز اشاراتی خواهد آمد.

<sup>۶</sup> می‌توان و باید در باب اهمیت پرداختن به فلسفه از روی متون اصلی و نیز درباره سنت نامطلوب مواجهه با فلسفه غرب در ایران، به واسطه منابع ثانوی و شرح و تفسیرهای دست‌چندم به جای متن اصلی، بخصوص در نظام آکادمیک، آن‌هم در مقاطع بالا، فراوان سخن گفت. گریختن از متون اصلی و دست انداختن به دامان متون ثانوی یکی از بزرگترین موانع فهم درست ما از نواحی‌ای از فلسفه غرب است که هنوز با متون آن به طور مستقیم درگیر نشده‌ایم و به همین دلیل هنوز فهمی زنده و دست‌اول از این فلسفه‌ها حاصل نکرده‌ایم.

<sup>۷</sup> نمونه‌های این از دست رفتن اتصال را می‌توان در ترجمه‌هایی دید که در آنها مترجم نه تنها هیچ سابقه پژوهش و تخصصی در متنی که ترجمه کرده است ندارد، بلکه آشکارا حتی فهمی از آنچه خود ترجمه کرده است هم حاصل نکرده است. نیز، کم‌شمار نیستند کسانی که مدعی شرح و تفسیر و تدریس فلسفه هگل هستند در حالی که حتی یک متن از فیلسوف را نیز به تمامی از روی اصل نخوانده‌اند و صرفاً از جزوه‌ها و شرح‌ها و تاریخ‌فلسفه‌ها و خلاصه‌ها و پارافرازها تغذیه می‌کنند.

<sup>۸</sup> از قضا این ساختار، یعنی ترجمه در کنار متن اصلی به زبان آلمانی در وسط کتاب با مقدمه و تفسیری پیش و پس از آن، دقیقاً مطابق با ساختار کتاب یارچیک-لبریر است که ممکن است منبع اصلی مترجم برای ترجمه و تفسیر بوده باشد.

<sup>۹</sup> می‌توان با تفسیر و فهم سیداحمدیان از متن نیز وارد دیالوگ شد، اما چنان که پیشتر اشاره کردم، سنجش فهم و تفسیر مترجم از خود متن، روش خاص خود را دارد که طرح و بسط آن در چارچوب این نوشتار نیست. من در انتهای این نوشتار اشاره‌ای کوتاه به این نکته نیز خواهم کرد.

<sup>۱۰</sup> مترجمی که هیچ توضیحی درباره هدف، روش و حدود کار خود ارائه نمی‌دهد، آشکارا ریگی به کفش دارد. کتاب حاضر تا حد قابل قبولی از چنین اشکالی میراست.

<sup>۱۱</sup> البته کتاب در برقراری ارتباط با سنت هگل‌پژوهی به طور کلی، از غنای کافی برخوردار نیست و بیشتر حالتی سلبی دارد و بیشتر بر سنت فرانسوی متمرکز است.

<sup>۱۲</sup> طبعاً صرف بهره‌گرفتن از سنت فرانسوی برای ترجمه و تفسیر «خدایگانی و بندگی» خود به نوعی از جامعیت کتاب می‌کاهد و آن را به یک نگاه و تفسیر یکسویه فرومی‌کاهد.

<sup>۱۳</sup> تسلط بر یک زبان خارجی (به معنای اصلی کلمه)، بخصوص زبانی مانند آلمانی، کاری است بسیار دشوار، یا حتی در مواردی ناممکن. من این سخن را بنابر تجربه شخصی و نیز برخوردی که با بسیاری از مدعیان داشته‌ام می‌گویم و خود را نیز از این قاعده مستثنی نمی‌دانم. بنابراین بدیهی است تسلط بر زبان متن هیچگاه نمی‌تواند به عنوان شرط لازم کار ترجمه تعیین شود. آنچه من در اینجا با مسامحه فراوان، از "تسلط به زبان متن" مراد می‌کنم، به معنای حدی از آشنایی با زبان است که در آن بتوان در سطوح عالی به ترجمه متون فلسفی پرداخت.

<sup>۱۴</sup> بنابر تجربه من، زبان فارسی قابلیت‌هایی در جمله‌سازی دارد که می‌توان از آن‌ها در انتقال جملات تودرتو و طولانی برخی متون هگل بهره جست. در حال حاضر این برداشت من شهودی است، می‌کوشم در آینده آن را بهتر صورت‌بندی و مستدل کنم.

<sup>۱۵</sup> بدیهی است که این مقولات شامل حال کل ترجمه نشده و حالت اشاره موردی دارند، یعنی هریک حداقل ناظر به یک مورد (یا بیشتر) از اشکالات موجود در ترجمه است و نه همه ترجمه به طور کلی.

<sup>۱۶</sup> می‌دانم که بسیاری از اساتید و پژوهشگران و مترجمان محترم با این نظر موافق نیستند، ولی من بر سر این موضع خود کماکان پافشاری می‌کنم، اگرچه شرح دلایل آن مجال دیگری می‌طلبد.

<sup>۱۷</sup> البته مترجم به هر حال دلیل این عدم التفات خود را توضیح داده است که رد یا قبول آن به بحث ما ارتباط مستقیمی نمی‌یابد.

<sup>۱۸</sup> به نظر من دقیقاً به همین دلیل، مترجم، ترجمه را «هسته اصلی» کتاب تعریف کرده است و تفسیر را در اینجا فرع بر آن شمرده است.

<sup>۱۹</sup> نک. یادداشتی از سیدجواد طباطبایی بر همین کتاب با عنوان *فتح بابی برای هجی کردن هگل*، منتشر شده در نشریه مهرنامه. طباطبایی (که سیداحمدیان متقابلاً او را در همین کتاب «مفسر ایرانی هگل» (ص. ۱۷۰) نامیده است) در این یادداشت این کتاب را «آغازی نو در مطالعات هگلی در ایران» و بخش تفسیر کتاب را «اثری بی‌همتا در زبان فارسی» می‌نامد. طباطبایی در این یادداشت هیچ نقدی به کتاب ندارد و بخصوص به اشکالات ترجمه هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. وی تنها به این سخن که «بدیهی است که منتقدان می‌توانند اشکالاتی بر این مجموعه بگیرند» بسنده می‌کند. تأکید طباطبایی در آن یادداشت اساساً بر بخش فرعی تفسیر فرانسوی خدایگانی و بندگی است و «هسته اصلی» کتاب، یعنی ترجمه را به کلی مغفول می‌گذارد. اما همو در همان یادداشت بر این نکته تأکید دارد که «تا زمانی که نتوان فلسفه هگل را بر پایه‌ی متن‌های خود فیلسوف و مفسران مهم او که بیشتر آلمانی و نیز فرانسوی و در مقیاس محدودتری ایتالیایی هستند و در پیش استادانی که با مشکلات آشنایی دارند مطالعه کرد و به درس خواند، نمی‌توان به فهم درستی از این فلسفه رسید». این سخن او به‌خودی‌خود البته درست است.

<sup>۲۰</sup> قصد من تقلیل فلسفه و پژوهش فلسفی به زبان‌دانی نیست اما زبان‌دانی اگرچه شرط کافی کار با متون فلسفی نیست اما شرط لازم آن است. بر همین قیاس، همانگونه که زبان‌دانی شرط کافی برای فلسفیدن نیست، پارافراز کردن و خلاصه‌برداری از متون ثانوی، جایی که هسته مرکزی یک کتاب، خود متن اصلی است، نیز کار فلسفی محسوب نمی‌شود، بلکه در حد تحقیق و پژوهشی است در کنار تحقیق‌ها و پژوهش‌های انجام شده.

<sup>۲۱</sup> بدیهی است که نمی‌توان بدون خود متن و بدون منابع ثانوی هردو، فهمی جامع از متنی فلسفی در اختیار داشت. البته ممکن است کسی فهمی دست‌اول از متنی حاصل کرده باشد اما در انتقال این فهم به زبان مقصد (به طور خاص در ترجمه متن) موفق نباشد. این وضعیت ممکن و متصور است، اما در این صورت دو اشکال بر چنین کسی وارد است: یکی این که به هر حال معیار سنجش فهم اشخاص آثار ایشان است نه افکار درون ذهن ایشان. دوم این که اگر چنین باشد، این توجیه باز هم چنین ترجمه‌ای را از اتهام نامطلوب‌بودن میرا نخواهد کرد و چنین کسی می‌تواند به کار تفسیر بپردازد و ترجمه را به دیگران واگذارد.

<sup>۲۲</sup> البته مترجم دلایلی نیز برای این رویکرد خود آورده است که بیشتر از آنکه روشنگر باشند با محتوای کار او در تناقض هستند. مثلاً وی در صفحه ۱۷۴ می‌نویسد که کوشیده است ترجمه و تفسیری «میان‌رو» ارائه دهد اما تجلی و تحقق این میان‌روی در بخش تفسیر بواقع چیزی نیست جز رقیق کردن مایه تفسیر یارچیک-لبریر و بورژوا با اندکی آب لودویگ زیپ و دیگران «به شرط عدم تعارض» (ص. ۱۷۵).

<sup>۲۳</sup> مطلع هستم که جناب سیداحمدیان متن دیگری از هگل، یعنی رساله موسوم به تفاوت را نیز در دست ترجمه دارند. رساله تفاوت در زمره متون دوره بنای فیلسوف است که از لحاظ دشواری و پیچیدگی جملات متن (پس از متون دوره فرانکفورت) شهرت دارد. امید است ایشان در ترجمه رساله تفاوت نکات مربوط به انتقال درست ساختار جملات و سایر اشکالات مشابه ترجمه حاضر را در نظر گیرند.

<sup>۲۴</sup> من در حد وسع و به نوبه خود، تنها به برخی از این اشکالات که به بحث ساختار زبان مربوط می‌شدند اشاره کردم، با این امید که این اشکالات در چاپ‌های بعدی مورد بازبینی قرار گیرند.

<sup>۲۵</sup> سیدجواد طباطبایی، *فتح بابی برای هجی کردن هگل*، نشریه مهرنامه.

<sup>۲۶</sup> همان.

<sup>۲۷</sup> همان.

<sup>۲۸</sup> به همین بهانه و در حاشیه این نقد پیشنهادی دارم که امیدوارم در بهبود کار ترجمه و پژوهش، بخصوص در حوزه دشوار فلسفه هگل، موثر باشد. با نظر به وضعی که ما در آن قرار داریم (که با وضع فلسفه در غرب مطلقاً قابل مقایسه نیست)، می‌توان حکم کرد که اساساً عرصه ترجمه متون هگل، میدان کارهای یک‌نفره نیست. بعید است چنین پروژه‌ای، آن هم در صورتی که قرار باشد از دایره تفنن بیرون آمده و بی‌اشکال یا حداقل کماشکال و در سطوح عالی قابل استفاده باشد، با چنین کارهای انفرادی ممکن شود. تجربه ترجمه و تفسیر متون هگل در سال‌های اخیر، خود شاهدهی بر این مدعاست. در این حوزه یک گروه آنهایی هستند که بعضاً القابی را نیز یدک می‌کشند اما از ایشان هیچ اثر قابل ارجاعی صادر نشده است. اینان به هر دلیل، هنوز خطر نکرده‌اند و گویا منتظرند تا جوانان وارد میدان شوند و در بهترین حالت به تشویق یا تخفیف صرف دیگران بسنده می‌کنند. گروه دوم آنهایی هستند که وارد میدان شده‌اند و کارهایی هم در زمینه ترجمه و پژوهش فلسفی انجام داده‌اند. این کارها اگرچه شایسته تقدیر است اما البته هنوز تا حد مطلوب فاصله زیادی دارد... تاکنون آشکارا هیچ ترجمه دقیق و مطلوبی از متون هگل ارائه نشده است و پژوهش‌هایی نیز که در قالب شفاهیات و منبریات، یا مقالات و تفاسیر و غیره در این زمینه به انجام رسیده، اکثراً دست‌دوم، خلاصه‌نویسی از این و آن منبع ثانوی، یا پارافرازکردن همان منابع در زبان فارسی بوده است. نگارنده این نقد خود را نیز مشمول این حکم و نقد می‌داند و امیدوار است که از این به بعد بتواند در راه روشن‌تری گام نهد. اما به هر حال پدیده ترجمه منابع ثانوی پیرامون فلسفه هگل (و به طور کلی بسیاری از دیگر فیلسوفان بزرگ)، آنهم در حالی که محض نمونه حتی یک متن از فیلسوف به نحو منقح به فارسی ترجمه نشده است، خود از جمله همان نابسامانی‌هایی است که در ایران در بسیاری کارها رسم و عادت مألوف ما شده است؛ آنچنان جافتاده و مألوف که دیگر کمتر کسی، حتی اساتید، بدان حساسیتی نشان می‌دهند. اما شاید گزینه سومی نیز متصور باشد. این راه سوم، به نظر من، همکاری فشرده متخصصان است. معتقدم که ترجمه متون هگل تنها از طریق یک پروژه گروهی متشکل از افرادی متخصص و توانمند در زمینه‌های گوناگون مورد نیاز برای چنین کاری، مطلوب و اساساً ممکن است. چنین پروژه‌ای نیاز به کسانی دارد که هریک در یک یا چندی از زمینه‌های مورد نیاز برای این کار، مانند آشنایی کافی به زبان آلمانی، تسلط بر زبان فارسی و فنون ترجمه و ویراستاری، آشنایی با فلسفه و متون هگل در سطوح عالی، آشنایی با سنت‌های گوناگون تفسیر فلسفه هگل، نیز آشنایی با پژوهش‌های دست‌اول در وادی هگل‌پژوهی و نظایر آن تخصص و تبحر داشته باشند.

<sup>۲۹</sup> این نکته به این معنا نیست که نمی‌توان در مواردی اینچنین در ترجمه حاضر در پیچید. اما این کار روش دیگری می‌طلبد که اگر قرار بود در اینجا به کار بسته شود، این نوشتار بسیار طولانی‌تر از این که هست می‌شد و هدف اصلی من در نشان داد اهمیت توجه به ساختار به موازات توجه به اصطلاحات به کلی فوت می‌شد. با اینحال چند مورد از این دست را نیز در اینجا آورده‌ام.

---

<sup>۲۰</sup> بررسی همه موارد به صورت ایجابی به معنای ترجمه دوباره کل متن می‌بود زیرا تقریباً جمله‌ای در ترجمه نیست که بی‌اشکال باشد.